

Adab. Kabul
Vol.4, No.1, Jawza 1335
Jum (May 1956)

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store

مکروریان سوم کابل
پست بکس ۵۴۱۸

Ketabton.com

ادب

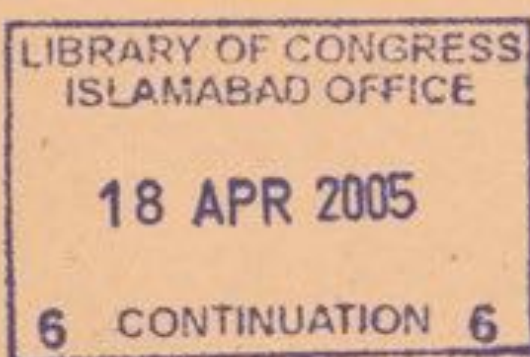
مجله سه ماهه

فهرست مندرجات

شماره	مضمون	نویسنده	صفحه
۱:-	سال چهارم مجله ادب	اداره	۱
۲:-	فرهنگ و ادب در افغانستان	بناغلی ژوبل	۳
۳:-	غزل	مستوره	۱۵
۴:-	علی هجویری	بناغلی الهام	۱۶
۵:-	نو روز ماه	منوچهری	۲۴
۶:-	روانشناسی طفل	دکتور انصاری	۲۵
۷:-	زنخیر دمحببت می	بناغلی خادم	۳۰
۸:-	چگونه مطالعه باید کرد	ترجمه عبیدالله «شیوایانا»	۳۱
۹:-	ترا	عبدالغفو «غرقه»	۳۴
۱۰:-	چقدر شکاک باید بود	ترجمه آیین	۳۵
۱۱:-	په پښتو کښی داشعار و نومونه	بناغلی رښتین	۴۴
۱۲:-	نمونه از مجاهدات افغانها	بناغلی میوندی	۵۰

آدرش : مدیریت نشرات ، فاکولته ادبیات
شهرنو ، کابل افغانستان .

فروشگاه کتاب فرهاد انوری
Farhad Anwari Book Store
 مکروریان سوم کابل
 پست بکس ۵۳۱۸



ادب

علمی، ادبی

مدیر مسئول: عبدالعفو (غرقه)

ساحب امتیاز: فاکولتہ ادبیات

شماره (۱) سال چهارم جوزا ۱۳۳۵ - شوال ۱۳۷۵ - جون ۱۹۵۶ نمره مسلسل (۱۰)

آغاز سال چهارم مجله ادب

سال سوم نشراتی مجله «ادب» بیاری خداوند پاک و کمک ارباب علم و ادب با نشر شماره چهارم خود بپایان رسید و اکنون سر از این شماره سال چهارم خود آغاز مینماید. امید و اریم بتوانیم خدمتی را که پیش گرفته ایم بتوفیق خدای یگانه و کمک دانشمندان این محیط تاحدی توان بشری ایفا نموده باشیم.

مجله ادب از دو سال باینطرف دچار مشکلات طباعتی بوده و برای طبع از یک مطبعه بمطبعه دیگری منتقل میشد - با آنهم توانستیم چهار شماره سال سوم آنرا نشر و خدمت ذوقمندان ادب تقدیم نمائیم. اینک باز هم با توکل بخداوند متعال و چشم امید بدستیاری و فراهم نمودن تسهیلات در حصه طبع آن از

ارباب امور، مجله ادب قدم بسال چهارم خود میگذارد. از ذواتیکه در سال گذشته باما کمک قلمی نموده و مقالاتی جهت نشر بمار سال نموده اند مامراتب امتنان و سپاسگذاری خو در اظهار میداریم و امیدواریم از همکاری باماباز هم دریغ نفرموده و بار سال آثار گرا نبهای خود مار ادرا این مأول نیک دستیار باشند. مدیریت نشرات فاکولته ادبیات در سال گذشته توانست در قبال نشر مجله ادب یک اثر زیبای استاد ملک الشعراء بیتاب را تحت عنوان «گفتار روان در علم بیان» بعد از تجدید نظر از طرف استاد بزرگوار بطبع برساند. گرچه این اثر استاد قبلا توسط روزنامه ملی انیس بطبع رسیده بود اما نسخه آن تا یاب گردیده و مشتاقان زیادی داشت. مدیریت نشرات از ایشان درخواست نمود تا بر اثر مذکور تجدید نظری نموده و بطبع ثانی آن موافقت نمایند. همان بود که هر ساله مذکور در اثر مساعدت کارکنان مطبعه وزارت دفاع ملی دوباره بطبع رسید و بدسترس علاقه مندان ادب گذاشته شد.

اما متأسفانه مانند آنستیم سایر کتب و رسایلی را که آماده طبع داشتیم نسبت به دست گریبان بودن بامشکلات طباعتی در سال گذشته طبع و نشر کنیم و امیدواریم در این سال بتوانیم قاحد توان در نشر آن پیر دازیم.

(اداره)

• • •

تاز ابر فراق تو بیارید تگرگ	بر شاخ امید ماند بر ماندونه برگ
دیدم نه باختیار خود هجر ترا	مردم نه باختیار خود ببیند مرگ
	(الزرقی هروی)
ترا باری چو من گریه بار باید	ازین به مر مرا تیمار باید
اگر ممکن نباشد وصل باری	بسالی دریکی دیدار باید
	(حکیم سنائی غزنوی)

خطابه : محمدحیدر ژوبل

(در شعبه شرقشناسی اکادمی علوم شوروی در ماسکو)

وضع فرهنگ و ادب در تاریخ

افغانستان

جناب آقای رئیس استادان و حاضران گرامی .

بزرگترین افتخاری را اکادمی علوم شوروی بمن بخشیده تا در شعبه شرقشناسی در مورد (وضع علوم فرهنگ و ادبیات در افغانستان) در حضور عالمان و دانشمندان بزرگ این موسسه صحبت کنم - البته ایستادن من در این محفل در محضر اینهمه استادان بدان ماند که سعدی گوید : شبه در جوهریان جوی نیرزد پیراغ پیش آفتاب فروغی ندهد و میناره بلند در کوه الوند پست نماید . با آنهم از لطف شما استفاده کرده موقع را مغتنم می‌شمارم و مطالبی جسته جسته خدمت عرض میدارم .

البته همه میدانید موضوع (وضع علوم فرهنگ و ادبیات در افغانستان) مطلبی بسیار جامع و علمی است که از یکطرف تحقیقات و تتبعات کافی بکار دارد و از سوی دیگر موضوع غامض علمی است که باید بر و ش علمی تحت بحث و مذاقه گرفته شود و هم این موضوع بدین نهج و شیوه تا هنوز برشته تحریر در نیامده و اولین بار است که به چنین سوال و مساله ای بر میخورم - بخصوص بسیار خجلم از اینکه در چنین موضوع بزرگ برای تحقیق کامل وقت کافی هم نبود و تنها بر حافظه خود اتکاء میکنم خواهشمندم هر نوع مسامحه و خطایی را که رخ بدهد بدیده اغماض نگرسته از بزرگ منشی خود بر من ببخشایند .

بقول حافظ :

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آئینه سازد سکندری داند

برای دخول در موضوع میخوامم مقدمه^۲ تاریخ علوم
فرهنگی و ادبیات را در دوره های سابق
متذکر شوم و به ترتیب تاریخی بر وضع امر و زی آنهم روشنی بیندازم تا حق
مطلب اداء کرده آید افغانستان و بهمرفته کشور تاریخ و ادبیات است زیرا بزرگترین
محصولات علمی و فرهنگی این کشور کتب تاریخ و آثار نظم و نثر است البته
این چنین معنی ندارد که در سایر رشته ها کار نشده است بلکه مفهوم آن چنین
است که ادبیات و تاریخ در یکمین مرحله و بلندترین قسمت ایستاده اند پس از آن
کتب و رسائل دینی از قبیل تفسیر و فقه آنکه فلسفه و حکمت و منطق و سپس علوم
طبیعی جادارند.

اجازه بفرمائید عرض کنم که در طی قرون متمادی افغانستان امروز یا خراسان
دیروز یک خلای فرهنگی نبوده پیوسته کولتورها و فرهنگهای مختلف در آن
کشور سر و صورت گرفته است اگر چه بعضاً حملات و کشور کشائیهای بعضی
از فاتحان تاریخ تکامل و پیشرفت فرهنگها و کولتورها را برای مدتی مانع شده است
اما دیری نگذشته که فاتحان و کشور کشایان خود در فرهنگ و کولتور و مدنیت
افغانستان منحل شده اند و پیشرفت های مدنی و فرهنگی باز سر و صورت گرفته
بهتر از اول بمیان آمده است چه نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اول.

البته از بزرگترین قانونهای تاریخ یکی آنست که کلیت تاریخ عبارت از مبارزه
طبقات مختلف است که بر مبنای اقتصادی استوار است و این مبارزات تا وقتی ادامه
دارد که طبقات ضعیفتر با جزء طبقات قوی در آیند و یا از میان بروند تا حدیکه فقط
دو طبقه در میان بمانند و از آنهم یک طبقه فایق شود و بر دیگری و بر همه
حکمرانی کند که این قانون در مثالهایی که از تاریخ فرهنگی افغانستان خدمت عرض
میکنم بوضاحت نمایان میشود دیگر از مهمترین قوانین تاریخ تبادل فضایی
و زمانی است (Periodicity) که پس از هر هرج و مرج یک دوره استبداد و بعد
از یک دوره مدنیت و پیشرفت عالی دوره انحطاط و پس از هر دوره ضعف

و پسمانی دوره ارتقا و تکامل دیده میشود یعنی هر تابستانی را پائیزی در عقب است و هر زمستانی را بهاری در پی. که اینرا هم ضمن مثالهای بخصوصی نمودار میسازم. در قدیمترین دورههای تاریخ فرهنگ افغانستان مردم این کشور یکنوع فرهنگ و کولتور بوجود آوردند که بنابر تولید اولین سرودهای دینی و یداریگ و یدادر صفحات بلخ و باختر افغانستان این مدنیت بنام مدنیت ویدی معروف است که قسمی بوسیله مهاجرتهای هند برده شد و بتکامل پرداخت و نخستین سرودهای مقدس ریگ ویدا که امروز در هند ملیونهای پیر و دارد بشکل پارچه های ادبی و اولین مواد تاریخ در کشور ادبیات و تاریخ یا افغانستان بوجود آمد. مردم دیگر که مهاجرت نکرده و یا تنها به جنوب هند و کش رفتند باز هم در باختریا بلخ فرهنگ اوستایی را بوجود آوردند. زردشت کبیر که امروز ملیونها پیر و در جهان دارد از بلخ و باختر نشأت کرد و او این آتشکده او در همین سرزمین بود و گشتاسب شاه را در همین جا بدین خود در آورد.

گذشته ازینکه اوستا کتاب مقدس مذهبی است این کتاب حاوی طرز فکر آریائیهای این دور است و قسمتهایی از آن تاریخ مردم آندور را نمایان میکند و بر فرهنگ افغانستان در آن عصر روشنی می اندازد بعلاوه بخش های از آن بهترین آثار ادبی بشمار می آید که روح و قلب بشر را متحسس میکند و در هیجان می آورد. این فرهنگ بوسیله لشکر کشیهای اسکندر مقدونی از میان رفت اما دیری نگذشت که یونانیهای افغانستان فرهنگ خود دهلیم را با فرهنگ محلی مخلوط کردند و از آن فرهنگ گریکو باکتریان - یا یونانو باختری را بوجود آوردند که مهمترین معرف و نمودار این فرهنگ هنر و پیکر تراشی بسبک و شیوه یونان باختری یا گریکو باکتریان است که از روی سکه های پیدا شده و پیکرها و مجسمه ها ثبیکه بدست آمده و یا معبد سرخ کوتل میتوان بارزش این هنر پی برد.

سپس همینکه بود یزم از هند با فغانستان که در زمان یونانیها و بعد از آن بنام آریانا موسوم بود و این نام تاریخی و ملی این کشور بشمار می آید رسید

آریانا مرکز ثانوی و اصلی بودیزم قرار گرفت کانشکای کبیر آنرا رسمی ساخت و باطراف و اکناف پراگند و مبلغانی بچین فرستاد که تا امروز ملیونها چینی و جاپانی و هندی معتقد آند کتاب ایوان تسانگ زوارچینی بزرگترین سند و دوکومان ایندور است. افغانستان کشور یست که فرهنگ یونانی با فرهنگ بودائی مخلوط شده و با عناصر اولی فرهنگ باختری آمیخته از آن فرهنگ و هنر گریکو بود یک (یونانو باختری) بوجود آمده که تا امروز در مجسمه ها سکه ها معابد و امثال آن باقیمانده است. در قرن هفتم میلادی کشور کشایان و فاتحان مسلمان از جزیره العرب آمده کشور آریانا را تسخیر کردند و باز وقفه ای در حدود دوصد سال در فرهنگ کشور افغانستان وارد آمد این خواب دیر بود اما این بار آریانا بار نسانس نوین خود باز شروع بکار کرد. نخستین خاندانهای سلطنتی افغانستان ایران و ماوراءالنهر (Transoxania) در خاک افغانستان تهداب سلطنت را گذاشتند طاهریان در هرات سامانیان بلخی در بلخ و بخارا صفاریان در سیستان و جنوب هند و کش فرمانفرمایی کردند و اندرین وقت قدیمترین شاعران زبان دری بیشتر از افغانستان و ماوراءالنهر ظهور کردند. حنظله باد غیسی محمود و راقی هر وی حکیم ابو حفص سغدی محمد بن و صیف سگری ابو العباس مروزی همه از افغانستان و ماوراءالنهر اند. رباعی را این شاعران اختراع کردند. رودکی سمرقندی بزرگترین شاعر جاویدان ادبیات فارسی در همین دور صله های بسی پایان گرفت. در همین دور سامانیان بود که کتب تاریخ نوشته شد تاریخ طبری را بلعمی از وزیران سامانیان ترجمه کرد و گوید که تاریخ پسر جریر را بزبان پارسی دری در آوردم و این اولین جنبش تاریخی نویسی در افغانستان آنسودور یا خراسان دور اسلامی پهلوی جنبش نظم گویی تکامل کرد. سپس کتاب حدود العالم که مستربانولد شرق شناس روسی آنرا ابچاپ رسانیده است در جغرافیا و تاریخ بفارسی نگاشته شد. ترجمه تفسیر طبری و کتب فقه بزبان فارسی درآمد و ادبیات فارسی را غنی

کرد. دور شاهان غزنوی که مهمترین شاه آن سلطان محمود غزنوی بود از نظر ادبیات و تاریخ خیلی غنی بود و بزرگترین دور فرهنگی افغانستان بشمار می آید که ممکنست با دور بوروبنها در وارسای پهلوزند. فردوسی شاهنامه خود را در غزنه و بنام همین پادشاه نگاشت. شاهنامه بزرگترین اثر ادبی و افتخار افغانستان است زیرا اول در زبان دری افغانستان و بسبک و شیوه زبان خراسان سروده شده. دوم دو قسمت از سه قسمت شاهنامه در ذکر تاریخ و شاهان آریانای باستان است. سوم در شاهنامه بیشتر از فرهنگ و کولتور آریانا و خراسان یاد شده است گذشته ازین عنصری بلخی ملک الشعرای سلطان از افغانستان و بزرگترین شاعر این دور فرخی از سیستان یا جنوب افغانستان بود؛ طوریکه میگویند چهارصد یا ششصد شاعر در قلمرو سلطان میزیستند. شعر و ادب جزء دربار بود و برای شاعران غزنی شعرومی او جزء عمده زندگانی درباری بشمار میرفت چنانچه بشاعران صله های گرانبها از طلا و جواهر می بخشیدند، بقول خاقانی عنصری از زرندگان زعفرخی که بقول عروضی دهقان باپاو کفش ناخوش بود دیری نگذشت که بیست غلام سمین کمر از پس او برمی نشست فرده سی بیست هزار درم بحمامی داد زینتی علوی بتصریح بیهقی بیار نیل زربخانه برد منوچهری دامغانی مدبره های زر گرفت و امثال اینها ارزش و قیمت ادبیات و شعر و شعر پروری و هنر دوستی پادشاهان آندور را می نمایانده بهرامشاه شاه غزنوی بشاعر مانند سنائی میخواست خواهر خود را تزویج کند؛ شعر و ادب دری باوج اعلای خود رسید و درینگاه شعر فقط برای شعر گفته میشد؛ در همین دور بعلاوه ادبیات منظوم ادبیات منثور نیز بوجود آمد که بیشتر کتب اخلاقی و تاریخی بود. بوعلی سینا دانشنامه علایی را در متافزیک و منطق بفارسی نگاشت عنصر المعالی کسکوس قا بوسنامه را در آداب معاشرت نوشت؛ بزرگترین اثر تاریخی این دور تاریخ بیهقی از طرف ابوالفضل بیهقی منشی دبیر دیوان رسایل شاگرد ابونصر مشکان رئیس دیوان رسایل سلطان محمود نگارش

یافت. زین الاخبار گردیزی از طرف ابر سعید گردیزی در تاریخ سامانیان طاهریان و غزنویان نوشته شد. کلیده و دمنه را ابوالمعالی نصر الله بن عبدالحمید غزنوی منش از عربی بفارسی ترجمه کرده باین وسیله زبان دری زبان نگارش تاریخ و اخلاقیات گشت. روش تاریخ نگاری ایندور بخصوص سنگ و روش بیهقی از نظر نگارش و عبارت پردازی بسیار سهل و ساده است و مطالب را بعبارات آسان و خوب پرورانیده که آنرا ممکنست بهترین انشای زبان دری نام گذاشت. از نگاه سبک و روش تاریخ نویسی اگر ببینیم حتی در آن عصر وی تاریخ انتقادی نوشته. اسناد را بخوبی تحقیق کرده و آنچه دارد بیشتر متن اسناد است وی که رئیس دیوان رسایل دربار غزنوی بود رسالتهای و نامه های را که با طرف از طرف شاهان غزنوی نگاشته میشد چون بدسترس او بود عیناً در کتاب خود نقل میکرد که درین عصر روح تاریخ انتقادی بوضاحت نمایانست. در هر یکی از دوره های فرهنگی افغانستان دیده میشود که پهلوی جنبش ادبیات و شعر منظوم جنبش تاریخ نگاری جلوه گیری میکند. چه پادشاهان که از یک طرف شعر میپسندیدند و بشاعر صائها و جوانزگر انبها میدادند از سوی دیگر آرزو داشتند کارنامه های حربی شان صلتها و بخششهای شان بزرگی و سخاوت را دمردی شان بیادگار بماند بناءً تاریخ نویسی را نیز تشویق میکردند در اواخر سلطنت غزنویان در افغانستان و در تمام مدت فرمانروایی سلجوقیان و خوارزمشاهیان و غوریان هرات ادبیات درباری ادامه داشت خوارزمشاهیان و سلجوقیان خود را و دربار خود را بصورت غزنویان آراسته بودند شعر منظوم بهمان صورت دوام کرد. در نشر نویسی چهار مقالهء عروضی نه تنها بهترین اثر ادبی آن دور ممکنست بشمار برود که ممکنست آنرا نوعی تاریخ ادبیات منشور و منظوم تاریخ طب و نجوم خلاصه یکتا تاریخ فرهنگ افغانستان حساب کرد. در اواخر ایندوره بنابر عامل و موقیف تغییر سلطنت و عوض شدن رژیم غزنویان بوسیله سلجوقیان و خوارزمشاهیان تصوف در خراسان راه یافته و در نشر و نظم دری رخنه کرد.

ظاهر آ رباعیات ابوسعید ابی الخیر نخستین آثار تصوفی منظوم بشمار میرود .
 نوه ابوسعید کتابی بنام اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ترتیب
 کردند که در آن نه تنها حالات عرفانی و تصوفی شیخ بلکه از حالات
 دیگر صوفیان نیز ذکر میکنند که این امر ممکنست آغاز یک تاریخ تصوف دانست
 سنائی غزنوی در زمان شاهی بهرامشاه اساس ادبیات تصوفی را گذاشت و
 مثنویهای تصوفی آن بخصوص حدیقه الحقیقه فی طریقه الشریعه بزرگترین
 کتاب تصوف و شاهکار - ادبیات افغانستان یا خراسان آنروز بود که عرفان
 و تصوف را بصورت سیستماتیک درآورد . شیخ عطار نیشاپوری مثنویهای
 عرفانی را تعقیب کرد و یکقدم دیگر در راه تکامل آن برداشت . منطق
 الطیر او بخصوص یک سیستم و دستگاه وحدت الوجود بشمار می آید .
 من شخصاً بتکامل ادبیات در دوره های مختلف معتقدم که ادبیات بحیث
 یک هنر و یا یک علم جدا از دیگر هنرها و سایر علوم آزادانه تکامل میکند مثلاً
 جنبش قصیده سرایی که در دور صفاریان آغاز یافت با دور سامانیان و غزنویان
 بحد اعلای تکامل خود رسید عنصری و فرخی نقطه ای عروج آنند . ادبیات
 تصوفی نیز که با ابوسعید و سنایی شروع شد با عطار قوام گرفت و با مولوی
 تکامل یافت و حداعلای آنست عطار بود که در تذکره الاولیا تاریخ متصوفان
 را نگاشت .

درینوقت حمله مغول در افغانستان فرهنگ و ادبیات را وقفه داد اما
 از سوی دیگر همین عامل مردم را از عالم بیرون و از عالم مادی بیک عالم داخل
 بیک عالم معنی متوجه کرد . بناءً و اساس تمام جنبشها و فعالیتهای بشری موفیقای
 مادی و اقتصادی است آنچه در دوره های قبل از حمله مغول باعث پیشرفت
 ادبیات و تاریخ نویسی شد همان تشویق و جوایز و قدرشناسی و صلتهای
 گرانبهای دربارها بود . درینوقت که آن نبوغ شاعران برای آنکه این نقیصه
 را جبران کرده باشند و برای رفع عهده حقارت یا احساس حقارت

(Inferiority complex) و یا بنابر ظلم و تشدد دچنگیزیان بنقطهء متقابل آن متوجه شده بعالم درون پرداختند. و برای خود یک بهشت موعود و یابوک قرارگاه روحیاتی اپسیکولوژیک ساختند. بنابرین حملهء مغول بزرگترین انگیزه و موتیف تکامل مثنوی های عرفانی گشت و مثنوی مولوی بحیثیت یگانه شاهکار تصوف و بزرگترین اثر فکری و ادبی افغانستان درین عصر سروده شد که از نظر ارزش آنرا بعداً قرآن زبان پارسی نامیدند و جامی در حق وی گفت: نیست پیغمبر و لای دارد کتاب. برای نخستین بار ناصر خسرو علوی قبادیانی بلخی شعر را برای متطور خاص و برای اظهار و تبلیغ عقیدت و فکر بکار برد. بعد شاعران متصوف از ابو سعید و سنائی تا عطار و مولوی و غیره همه شعر را دیگر برای شعر نمیگفتند بلکه هدف شان تبلیغ و تلقین اخلاقیات بود برای تزکیهء قلب و روح بشر مطالب خود را بلباس شعر درمی آوردند تا موعثر تر باشد و بظاهر شعر چندان توجهی نداشتند. یعنی شعر را برای ارائه یک فکر معین میگفتند. طوریکه همیشه عوامل مادی اند که بشکل و صورت دنیای ما را تغییر میدهند فکر مازندگانی ما را نمیسازند بلکه زندگانی ما فکر را میسازند - خونریزیها، انسان کشیها، ویرانیها قتل عامها و غیره ظلمهای دچنگیزیان بود که مولوی را و ادار ساخت بصورت (Introvert) فکر کرد بعالم درون متوجه شد و از دنیای خراب شده و ویران گشته بدنیایی که خود برای خود ساخته بود و حافزار کرد و (مثنوی) را بعالم بشریت ارمغان کرد که این اثر - بزبانهای زندهء دنیا ترجمه شده است. پس از دور دچنگیز پس ازین شب تاریک و خوفناک باز آفتاب روشنی دمید و در عصر تیموریان هرات پادشاهان و وزیران فضلپروری بوجود آوردند که شاهرخ میرزا و گوهرشاد زوجه اش و سلطان حسین بایقراء و امیر علی شیر نوایی بزرگترین قهرمانان این صحنه اند. دور تیموریان هرات را ممکنست بعد از دور غزنویان از درخشانترین دوره های فرهنگی - و ادبی خراسان

آنروزیا افغانستان امروز شمرد و آنرا که باقرن ۱۵-۱۶-اروپا مصادفت میتوان دورر نسانس شرق نامید بهزاد مهمترین نماینده نقاشی این دور بحساب می آید و جامی را بحیث نابغه آفاقی (Universalgenie) شاعر و نویسنده بزرگ شمار کرد داستانهای عشقی وی بهترین رمانس است خاصه سلا مان و ابسال او یک اثر خوب عشقی را نشان میدهد. نفحات الانس او بهترین تاریخ و بیوگرافی شاعران و عارفان است.

در رشته تاریخ نویسی خوند میر و میرخواند صاحب روضه الصفا و حبيب السیر را نماینده ده هاتن مورخ این عصر - میتوان خواند در تمام این دوره یک روح تاریخ نویسی دیده میشود زیر اشاهان این دوره که فضلپرور و علم دوست و ترقی پرور بودند میخواستند بوسیله تاریخ نگاری نام خود را جاویدان زنده نگهدارند که البته بکنوع روش تاریخ نویسی بخصوص بوجود آمد.

مولینا حسین واعظ کاشفی تفسیر و آثار خود را طوری نوشت که بعد از او از کتب کلاسیک گشت و طوریکه رنسانس اروپا بمعنی بازگشت بسبک آنتیک بود در ینگاه نیز در ادبیات منظوم و منثور کتب اخلاقی و تاریخ از دور غز نویمان پیروی میشد در حالیکه آثار تصوفی نیز در آن موثر بود.

پس ازین بازیگ دور انحطاط در فرهنگ افغانستان تاریخ و ادبیات آن دیده میشود بوسیله حملات شیانیها یا ازبکهای افغان حکومت پهناور خراسان از میان رفت. از سوی دیگر مدتی بعد سیاست استعماری دنیای غرب بخصوص فرانسه و انگلیس در شرق روباز دیاد گذاشته انگلیسها بهند آمدند و سلسله حکومت مغولیه هند را برچیدند حملات ایرانیها بانادر افشار بهند از راه افغانستان و حکومت شان در افغانستان و حکومت و تسخیر ایران از طرف شاهان هوتکی افغانستان فرهنگ و ادبیات را متوقف ساخت شاهان درانی افغانستان که میخواستند نهضت ادبی و فرهنگی را دنبال کنند گرفتار توطئه ها و حملات انگلیسها گشتند انگلیسها که میخواستند هند را از تعرض روسها نجات بدهند افغانستان را حایل ساختند

و استبداد امیر شیرعلیخان و امیر عبدالرحمنخان از همسایه شمال روسیه ناکام شد و انگلیسها با افغانستان حمله ور شدند و جنگ اول و دوم افغان و انگلیس در ۱۸۴۰ و ۱۸۷۰ صورت گرفت و افغانستان تحت الحمایه انگلیس قرار گرفت. ادبیات و فرهنگ افغانستان آخرین حد انحطاط خود را می پیمود گرچه گاه بگاه منظومه ها و تاربخچه های منظوم برای بیداری مردم و تحریک رشادت افغانها علیه دشمن خارجی دیده میشد در دورا علیحضرت حبیب الله خان شهید پسر امیر عبدالرحمنخان مرحوم یک جنبش و نهضت فرهنگی و ادبی در افغانستان دیده میشد محمود طرزی نابغه این عصر که تازه از سفر درازترکیه و آسیای صغیر برگشته بود شاه را متوجه نهضت های نوین اروپائی ساخت و برای بیداری و تربیت مردم جریدهء (سراج الاخبار افغانیه) را تاسیس و کتابهایی منتشر کرد در سراج الاخبار محمود طرزی افکار عمده ای داشت و آنهارا پیش میبرد ممکنست آنرا بصورت ذیل خلاصه کرد:

- ۱- در ضمن مقالات و خبرها و آثار یک ترجمه میگرد طرزی فکر دنیای قرن نهم و بیستم را ب مردم می نمود.
 - ۲- در ضمن بحثهای بسیار ساده اساس های علمی را می آموخت
 - ۳- طرزی تحریر و نگارش ساده و علمی را وارد زبان پارسی کرد سبک انشای نوین را درس داد.
 - ۴- زبان عامیانه پارسی مردم را در نوشته آورد و همچنین آثار پستور انشر کرده
 - ۵- تحقیقاتی در تاربخ و ادبیات افغانستان بعمل آورد و در ضمن تحقیقات ادبی برای نخستین بار از زبان دری و تکامل آن بحث بعمل آورد و مقالاتی منتشر کرد.
 - ۶- در شعر نیز موضوعات اجتماعی و علمی و سیاسی و انتقادی داخل شد.
- جنبش تاربخ نویسی درین عصر ظاهر است و تاج التواریخ و سراج التواریخ نمونهء بزرگ آنست برای نخستین بار عبدالغفور ندیم و قاری عبداللہ ملک الشعرا کتابهای در دستور زبان فارسی و صرف و نحو و همچنین برای قرائت مدرسه ها تالیف کردند و

در آن از زبان دری و صورت تکامل و تاریخ زبان بحث کردند برای مدرسهء حبیبیه دارالتالیفی تاسیس شد و در آن کتب ادبیات تاریخ، جغرافیا، ریاضی و علوم طبیعی تالیف شد و چاپ شد و بدسترس مردم گذاشته شد.

آثار ایندوره بسبک ساده بود و تاهنوز طرز نگارش و انشای افغانستان را اداره میکند و همان روح تاریخ نویسی تادوره های امر و زی دیده میشود پس از جنگ سوم افغان و انگلیس یا حصول استقلال افغانستان بتوسعهء معارف توجه بیشتری مبذول شد مدارس ابتدایی و عالی تاسیس کرد و محصلان را برای فرا گرفتن علوم نوین بخارج فرستاد. امان افغان از نظر ادبیات و تاریخ خدمتهای پر از ارزش انجام داده که نویسندگان جوان آن امر و ز استادان نویسندگی بشمار می آیند و از جمله میر سید قاسم خان و عبدالهادی داوی و سپس صلاح الدین سلجوقی و بعد کشککی مرحوم را میتوان نام برد. کتب بیشتری برای مدارس تهیه و چاپ شد و از کتب خارجی برای تهیه آن استفاده بعمل آمد توجهی خوب بادیات و تاریخ مبذول گشت.

پس از انقلاب داخلی باز هم پلان نهضت و بیداری مردم تعقیب شد و انجمن ادبی برای توحید اصول نگارش تربیت روحیه ادبی و تکامل آن و تحقیق در تاریخ افغانستان تاسیس شد که آقای غبار را از پیشروان تاریخ نویسی معاصر حساب میکنیم و مجلهء کابل برای تقریباً ده سال بهترین و پگانه مجله وزین و زیبای دنیای فارسی زبان از آن کانون پر تواندازی کرد. و مجله عرفان در وزارت معارف دوباره تاسیس شد تا معلمان و متعلمان را تنویر کنند تاسیس دارالفنون کابل و شعبه های مختلف آن طب حقوق سیانس ادبیات و شریعات برای پیشبرد سویه های فرهنگی و علمی مردم کمک شایانی کرد. هیأت های حفریات خارجی مخصوصاً فرانسوی طرز تحقیقات نوین علوم تاریخی را ضمن نشر رساله های شان که بفارسی ترجمه شد آموختند. این حفریات دوره های قبل الاسلام تاریخ را تکمیل کرد و دوره های پس از اسلام تحت کار است. شعبهء تاریخ انجمن ادبی بصورت انجمن تاریخ درآمد. فاکولتهء ادبیات دارالفنون

کا بل باد و دپار تمننت خود یکی شعبه ادبیات فارسی و پشتو با اساس های علوم فلسفی دیگر شعبه تاریخ و جغرافیا نه تنها بشاگردان معلوماتی درین رشته ها تقدیم میکند تا بتدریس پیردازند و یا بنامه نگاری ژورنالسم مشغول شوند بلکه طرز تحقیقات نوین دنیای متمدن و روش علمی تحقیق و تتبع را نیز به محققان و نگارندگان و معلمان جوان می آموزد که درینجا باید از حقوق استاد بیتاب مرحوم هاشم شایق و افندی امین میرزا تذکر داد. این موء سسه به بزرگترین کانون ادبیات و فرهنگ و تاریخ و السنه افغانستان بشمار میرود و آینده درخشانی دارد. تعدد روزنامه ها و مجلات و انتشارات رادیوی کا بل بر علاوه تعدد مدارس مختلف در کشور ذوق ادبی و روح تاریخ را در مردم اضافه کرده و یکعه نویسندگان و مترجمان جوان در مملکت دیده میشود. بنابر آشنایی و تاثیر زبانهای خارجی تعداد زیاد کلمات انگلیسی فرانسه روسی و آلمانی داخل ادبیات و نوشته های ماشده و گاهی حتی ترکیبها بآن اسلوب است که بعضاً با روح زبان پارسی قطعاً سازگار نیست سهو های املایی و انشایی در مطبوعات دیده میشود که ممکنست در آینده قریبی از میان برود زیرا یک میلانی برای اصلاح بمشاهده میرسد. در مورد اصلاح زبان تاریخ زبان ادبیات تحقیقات تاریخی جغرافیایی فولکلور و غیره مقالاتهایی در جراید بمشاهده میرسد که بآینده روشن ادبیات و تاریخ در کشور امید میدهد فاکولته ادبیات نیز درینمورد سهم بزرگی گرفته است. اشخاصی هم هستند که درین رشته ها در خارج مملکت تحصیل کرده و سمت استادی و راهنمایی را دارند که آرزو مندیم تعدادشان زیاد بشود. آنچه مهمست آنست که این جنبش همانطور که آغاز شده تکامل کند و سوی تکامل برود. همچنین در وزارت معارف افغانستان در نظر است در انستیتوی پداگوژی (موء سسه تعلیم و تربیت افغانستان) یکشعبه برای تدریس زبانهای خارجی و شعبه ای دیگر برای تحقیقات زبان فارسی دایر شود تا در آن از یکطرف معلمان لسان با اصول علمی بمطالعه زبان پیردازند و روشهای تدریس زبان تحقیق شود و از سوی دیگر در مواد زبان و تاریخ آن تحقیقات بعمل آید.

ننداره هله لازم د بهار وینم

بیا بیا بیا په بڼو گلو نو گلزار وینم
 دیلتون په لوگی تور لمبو وهلی
 په خپل حسن هره ونه بیا نازیزی
 جلوه گرمخ د گلاب بیار اخر گنډ شو
 بنفشه په شنو بڅملو کی خندیزی
 سور کمیس خیری گریوان لاله ښکاره شوه
 معطره هره خوا شپو نوای شوه
 د سحر نسیم د گلو همرازی کما
 نوی کال نوی بڼادی نوی ژوندون دی
 دغه تول ستا برکت دی پسر لیه
 څمکه دیری غزانی لری بهاره
 تارا وری د تازه ژوند بشارت دی
 نور دی واره نوی روح سره آشنا کړه
 ماته هم نوی ژوند آب حیات را
 چه نیالگی د تول پښتون گل او ثمرشی
 پری هر لور د بلبلانو نو چغار وینم
 تور بور اد گلو خوا کی سرشار وینم
 دیر شیرازه پکی سرو چنار وینم
 د سنبل زلفی شانه په تار تار وینم
 شاوخوا اټی د غاتو لوقطار وینم
 په نرگس کښی د حیرت انتظار وینم
 د سوسن له پتی خولی نه گفتار وینم
 له کښی پری د شبنم اشکبار وینم
 ځکه سر بیا په سند روآ بشار وینم
 چه هر گل په میو مست او خمار وینم
 په سڅادی هر یو گل شهریار وینم
 ای بهاره تا طیب د بیمار وینم
 خو یوز زړه گی د غمه دا غدار وینم
 په زړه کښی گرد او غبار وینم
 ننداره هله لازم د بهار وینم

تل پیرزو په پښتنو خدایه بهار کی

(مستوره) ستړی په دی انتظار وینم

ابوالحسن علی هجویری

ملقب به دادا گنج بخش

۱۳- مرو :-

درص () کشف المحجوب در ضمن ترجمه احوال ابوالعباس سیاری آنجا که از مؤلفات وی صحبت کند، گوید «و من بعضی از آن نامه ها دیده ام به مرو سخت خوش است .»

۱۴- بخارا :-

«و منکه علی بن عثمان الجلابی ام دیدم پیر را که ببخارا میبود، چهل سال پیوسته بشب نخفته بود ...»

۱۵- فرغانه :-

«به فرغانه بدهی که مر آنرا (سلا تک) گویند پیری بود از اوتاد الارض که ویرا باب عمر و گفتندی ... و همه ... مر اورا اعجوزه یی بود فاطمه نام قصد زیارت وی کردم ... چون بتزدیک آمدم گفت ، بچه آمده ای ؟»
نکلسن در مقدمه ترجمه انگلیسی کشف المحجوب گوید : « تقریباً تمام بلاد اسلامی را گشت و گزار کرده است » و حدود ساحه یی- را که در آن مسافرت کرده است از سوریه تا ترکستان و از اندس تا بحیره و کس-پین ضبط کرده است ، اما تنها از سفر وی به آزر بایجان ، بسطام ، بین نهرین ، امله بیت الجن (در سوریه) ، طوس ، ازکاند ، مهنه (مقبره شیخ ابو سعید ابو الخیر) جبل البتام (در شرق ثمرقند) نام میبرد و نیز گوید چندی در عراق مسکن گزیده بوده است .

آ آخرین سفر و وفات :

در بحث پیشتر دیدیم که هجوبری یکمحصه، زیاد روزگ-ار حیات خود را در سیر و سفر سپری کرده است و نیز از ممالک و بلادیکه دیدن کرده است تاجاییکه از کشف المحجوب پدیدار بود یاد کردیم و هم در مباحث آ-ینده خواهیم دید که وی بتألیف کشف المحجوب در غزنه آغاز کرده و نظر بشواهد زیاد که یاد خواهیم کرد کار تألیف آن کتاب را در لاهور و پاپان رسانیده است و چون همین اثر بگمان اغلب آ آخرین اثر وی است و از اسفار متعدد خود آنچه را بیان کردیم در همان کتاب حکایت میکند ، بنابراین میتوان گفت که آ آخرین سفر هجوبری همانا هجرت او از غزنین بلاهور است .

دلاییکه اقامت ویرا در هنگام تألیف کشف المحجوب در لاهور ثابت میکند این عبارتست که در صفحه (۱۱۵) آن کتاب بنظر رسید که در آن از دوری مسقط الراس و وطن مالوف خود دبلهجهء شکایت آمیزی یاد میفرماید .

« اما اندر وقت من ضبقی بود بیش ازین ممکن نشد ، که کتب من بحضرت غزنین حرسها الله تعالی مانده بود و من اندر دیار هند در بلده (لاهور) در میان ناجنسان گرفتار شده بودم الحمد لله علی السراء و الفراء »

تاریخ مسافرتش را از غزنین بلاهور در تذکره هاضبط نکرده اند . غنی افغان در شماره (۸) صفحه (۱۹) سال چهارم مجلهء تاج محل مینویسد : « این شهسوار میدان حقیقت در سال (۴۳۱) هجری بدون برگ و ساز از غزنی عزیمت نمود و تمام منازل و راههای دشوار گذار و صعب العبور را بایک عشق سرشار مستانه وار پای پیاده طی نموده وارد لاهور گردید . جناب محی الدین مصنف سوانح حضرت گنج بخش رح اضافه نموده مینویسد که این قافلهء کوچک نورانی ، از سه فرد برجسته و بزرگوار تشکیل یافته بود ، که عبارت است از شخص مبارک حضرت علی هجوبری رح و جناب شیخ احمد جمادی سرخسی رح و شیخ ابوسعید رح »

همو در پایان نوشته است که «بالاخره این زعیم معرفت و هادی طریقت و سالک راه حقیقت، حضرت داتا گنج بخش رحمته الله علیه، پس از قیام (۲۴) سال در لاهور در (۴۶۵) هجری مطابق (۱۰۷۲) میلادی چشم از عوالم ظاهری پوشید و بدوست حقیقی پیوست و در خاک جنت آسای لاهور مدفون گشت.

بزرگی در تاریخ و فاش سروده است :-

«خا نقاه علی هجویری است خاک چاروب از درش بردار»
 «توتیا کن بدیده حق بین تا شوی واقف در اسرار»
 «چونکه سر دار ملک معنی بود سال وصلش بر آید از (سردار)»
 « (۴۶۵) »

عبارات نقل شده در بالا در خور تأمل است، زیرا نویسنده تاریخ سفر او را بلاهور (۴۳۱) هجری ضبط کرده، سپس مینویسد که بعد از (۲۴) سال اقامت در لاهور در سال (۴۶۵) وفات یافته است؛ حال آنکه اگر در سال (۴۳۱) بدان دیار رسیده و در سال (۴۶۵) درگذشته باشد باید وفات او را در سال (۴۵۵) حساب کرد نه سال (۴۶۵).

باین مقیاس می بینیم که تاریخ سفر هجویری بلاهور بطور یقین معلوم نیست و کسانی که تاریخی هم در مورد مسافرتش از غزنه بلاهور ثبت کرده اند اشتباهاتی در آن نمودار است. هجویری خودش علت و سبب سفر خود را بلاهور در کشف المحجوب ننوشته است؛ و چون آثار دیگری هم در دست نیست، پس مجبوریم از قول تذکره نگاران بتأیید مقصد بپردازیم :-

صاحب مقاله منتشره در تاج محل علت سفر هجویری را از غزنین بلاهور چنین نوشته است: «هنگامیکه حضرت ابو الفضل بن حسن المختلی قدس الله سره العزیز، دانست که این فرزند معنویش شهباز لا مکان اعنی علی هجویری رح باجمیع کمالات صوری و معنوی علم و فضل آراسته است، ویرا بحضور خود طلبیده امرش داد که بسوی هند رفته در شهر لاهور اقامت گزیند و خلق الله را

با رشاد و هدایت و مواعظ اخلاقی و عرفانی رهنمونی کند ، حضرت تش بدون
اکراه فرمان مرشد طریقت خویش را با کمال عقیدت و خلوص اذعان نموده
راه هند را پیش گرفت . »

صاحب « فینته الاولیاء » مینویسد : « بعد از سیاحتی بسیار در دارالسلطنه لاهور
رسیده اقامت ورزیده اند ، اهل آن دیار همه مرید و معتقد شان گشته اند . »
خزینته الاصفیاء بحواله فوائد الفوائد تألیف نظام الدین بدوانی دهلوی
مینویسد در پیش از تشریف آوری مخدوم علی هجویری ، خواجه حسین
زنجانی که وی هم مرید و خلیفه شیخ ابوالفضل بن حسن ختلی بود و بقطبیت
لاهور مأمور بود ، من بعد بمخدوم علی ارشاد شد که بلاهور رود و درانجا
مقام پذیرد . علی مخدوم بجواب پرداخت که برادرم حسین زنجانی پیش ازین
در لاهور مأمور است حالا در مأموری بنده چه حکمت است . شیخ ابوالفضل
فرمود که تو برو و درانجا ساکن شو ترا پرسیدن حکمت چکار ؟ چون مخدوم
حسب ایما ی پیروشن ضمیر در لاهور رسید شب بود ، بیرون شهر مقام
فرمود بامدادان که داخل شهر شد دید که مردمان جنازه فیض اندازده حسین
زنجانی بر دوش می آیند که بهمان شب حسین زنجانی بر حمت رحمانی پیوسته
بود ، پس همراه جنازه شد و بمقام مدفن حسین تشریف برده ، حسین را چون
گنج حواله خالک نمود . خود بیرون شهر بجانب مغرب که حالا مزار پر انوارش
درانجاست مقام کرد »

از شنیدن و خواندن این حکایت تعجب دست میدهد ، زیرا مولف خزینته الاصفیاء
تاریخ وفات حسین زنجانی را سال (۶۰۰ هـ) ضبط کرده است که اگر این تاریخ
درست باشد ، حکایتی را که از فوائد الفوائد نقل کرده است نادرست می آید ،
زیرا هجویری طوریکه خواهیم دید چند سال پیش از (۶۰۰) وفات یافته
است .

در تذکره علمای هند آورده اند « و در آخر با اشاره مرشد خود از غزنی
بلاهور آمده هنگامه فضیلت و شخصیت گرم نمود ... »

نکلسن در مقدمه بی که بر ترجمه انگلیسی کشف المحجوب نوشته است ازین
عبارت هجویری در کشف المحجوب « اما اندر وقت من ضیق بود، پیش ازین
ممکن نشد، که کتب من بحضرت غزنین حرسها الله تعالی مانده بود و من اندر
دیار هند در بلده (لاهور) در میان ناجنسان گرفتار شده بودم » نتیجه گرفته است که
هجویری در لاهور چندی بحبس افتاده است. اما نگارنده را عقیده بر آنست که
هجویری درین عبارت احساسات و طند وستی خود را شرح داده است و ازینکه
گفته است « در میان ناجنسان گرفتار شده بودم » مرادش این بوده است که
دوری خود را از وطن و اقوام و خویشان و وطنداران خود تر ضیح کند. زیرا
حبس شدن هجویری نظر بشهر تیکه در آوان زندگی و بعد از مرگ داشته است
پنهان نسیماند و اغلب خودش نیز باین موضوع بنحوی روشن تر در کشف المحجوب
اشاره میکرد.

بهر صورت مهاجرت هجویری از غزنه بلاهور امری است یقینی، مگر
تاریخ و سال این سفر او بطور قطع و یقین معلوم نگردید.
وفات :-

راجع بتاریخ مرگ هجویری تذکره نگاران را آراء مختلف و متفاوت
است. برخی مانند کشف الظنون و قاموس الام سامی بیگ و سفینته الایلیا
وفاتش را در سال (۴۵۶) نوشته اند. مگر نفحات الانس و اخبار الاصفیا و
مآثر الکرام آزاد سال وفاتش را (۴۶۵) ضبط کرده اند و ملک الشعراء
بهار در سبک شناسی نیز همین رقم را ضبط کرده است. همچنان برخی مرگش
را در سال (۴۶۴) پنداشته اند. نکلسن مینویسد که هجویری در کشف المحجوب
از ابو القاسم قیشری (متوفی ۴۶۵) در ضمن کسانی نام میبرد که قبل از اتمام
آن کتاب در گذشته بودند.

چنانچه عین همین معنی در صفحه (۲۰۳) همان کتاب در ضمن این عبارت از نظر نگارنده نیز گذشت: «گروهی ازین که ذکرشان اندرین کتاب بیاریم گذشته اند و روح براحت و روح سپرده، گروهی زنده اند...» و از جمله اشخاصیکه هجویری پیوسته بآن عبارت خود نام برده است در وقت تألیف کشف المحجوب تنها ابو القاسم گرگانی بر حیات بوده، اما قبل از وفات هجویری در گذشته است. چون بگفته نکلسن وفات گرگانی را شجرة الذهب در (۴۶۹) ثبت کرده است و گرگانی پیش از هجویری وفات یافته، بنابراین زنده بودن هجویری تا سال (۴۶۹) محققاً ثابت است.

پس باید اذعان داشت که هجویری در سالهای (۴۶۵) تا (۴۶۹) زنده بوده است. و شاید چند سال بعد از (۴۶۹) وفات یافته باشد.

مزار :

مزار هجویری بگفته تمام تذکره نویسان در شهر لاهور است. در سفینه الاولیاء که مصنف آن محمد داراشکوه پسر شاهجهان یکی از شهزادگان مغلی هند است و مقبره هجویری را در لاهور بچشم سر دیده است مینویسد «قبرش در میان شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خاکی انبوه هر شب جمعه بزیارت آن روضه منوره مشرف میگردند و مشهور است هر که چهل شب جمعه و یا چهل روز پیهم طواف روضه شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول میانجامد و فقیر نیز بزیارت روضه منوره ایشان و والدین و خال ایشان مشرف گشته» مؤلف خزینة الاصفیا مینویسد «و قبر مبارک شیخ هم موافق مسجد است. سابق بالای مزار پر انوار شیخ گنبد نبود حالاً در سال (۱۲۷۸) شخصی حاجی نور محمد فقیر بتعمیر گنبد علی پر داخت و مسجد قدیم

هم دوباره بحسن سعی گلزار شاه فقیر تعمیر گشت . . . و مخفی مباد که مقام پر انوار شیخ علی هجویری جایی است متبرک و پرفیض و ملجاء خلق که در ایام سلف و حال خلق خدا از خاک پاک آن مقتدای اولیاء فواید دینی و دنیوی حاصل می‌کنند . چنانچه خواجه بزرگ معین الدین حسن سنجری قطب‌الهند و فرید الدین گنجشگر قدس اسرار هم و غیره اولیای کبار و مشایخ نامدار از مزار گوهر باروی فواید عظیم یافتند و مدتی درینجا خلوت گزین ماندند که تا حال مقام خلوت خواجه بزرگ اندرون حریم مزار و مکان چلهء حضرت فرید بیرون خانقاه عالیجاه موجود است . . . و اندرون چهار دیواری مزار پر انوار هم بر دروازهء اندرونی قطعهء تاریخ که حاصل آن (۴۶۵) است تحریر است و مزار حضرت علی گنجبخش بیرون لاهور جانب غرب واقع شده و خلقی انبوه بروز جمعه بزیارت مزار آنحضرت مشرف میشوند؛ و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیهم طواف روضهء منورهء حضرت علی کند هر حاجتی که داشته باشد بحصول میانجامد .

تذکرهء علمای هند مینویسد «در خانقاه خود بلاهور در زیر زمین آسود .» در مقالهء منتشرهء تاج محل در جست که «اکثر از تاجداران باجبروت چه از مسلمان و از چه مذاهب دیگر چون بهرامشاه بن مسعود و خسرو شاه، خسرو ملک غزنوی و از شاهان مغولی اکبر، جهانگیر، شاهجهان، داراشکوه و از حکمداران سکها رنجیت سنگه و غیره در بقعهء وی میرفت و احترام بجا میکردند و مصارف لنگرخانهء وی را اهداء میکردند قرار معلوم مجلس عرس و مجللش هر سال بتاریخ (۱۹-۲۰) صفر برپا میگردد، حکمرانهای مقتدر و مشایخ و وزراء و سادات عظام درینروز سعد از اطراف و اکناف کشور هند گرد میایند و گلهای عقیدت بر مزارش نثار میکنند .»

از آنچه از قول تذکره نگاران قدیم و معاصر در اینجا نقل کردیم، برمیآید که هجویری در آخر عمر در لاهور میزیسته و هم در اینجا در گذشته و مدفونست استاد خلیل الله خلیلی شاعر مقتدر معاصر که بزیارت مزار هجویری رسیده است این قطعه زیبا را در ستایش وی سروده است:

صبح جستم دولت شب گیه را	خواب گاه خواهه هجویر را
بارگاه هی دیم از گردون بلند	خفته دروی شیردرد ارجمند
شیخ ما آن اوستاد غزنوی	پیشوای هر و آن معنوی
فیض او از آسمان گشته فرود	چرخ می خواند بخالکوی درود
خاک کویش در ننگاه کمالان	توتیای دیده صا حیدلان
آفتاب عشق تا بد زین حریم	پادشاهی خفته اینجا در گلیم
پادشاهی باشد از فقرش کلاه	زنده دلش پادشاهانرا پناه
چیره شد چون خسر و گیتی ستان	حضرت محمود برهند و ستان
شیخ ما بنی زحمت تیغ و کلاه	رهسپهر شد در غبار آن سپاه
در غبار لشکر آن عالیه جناب	همچو خورشیدش بکف ام الکتاب
دولت محمودیان باقی نماند	آن قدح بشکست و آن ساقی نماند
لیک باشد شیخ ما را جاودان	ملک عشق از اینجهان تا آنجهان
رخنه در ملک دل آگاه نیست	ملک حق مغلوب مال و ماه نیست
ایچراغ لاهور از تونو و ردار	ناله زار مرا هم گوش دار
از سنائی من سلام آورده ام	از پدر پیشت پیام آورده ام
از نگاهت حال ما مستور نیست	کابل از لاهور چندان دور نیست

ز ره را خورشید بالا میبرد

تا مهین چرخ معالامیبرد

(ص ۵۸ منتخبات اشعار استاد خلیلی طبع سال ۱۳۳۳ کابل)

نوروز ماه

آمده نوروز ماه با گل سوری بهم
 زلف بنفشه بیوی، لعل خجسته بیوس
 از پسر نرد بازدا و گران تر پیر
 ای صنم ما هر وی خیز بیاغ اندر آی
 شاخ برانگیخت در خاک برانگیخت نقش
 مقرر عه زن گشت رعد مقرر عه او در خوش
 قمری در شد بحال طوطی در شد بر قص
 در صلوات آمده است بر سر گل عندلیب
 باد علمد ارشد، ابر علم شد سیاه
 راغ بیاغ اندرون، چون علم اندر علم
 بردم طاوس ماه بر سر هد هد کلاه
 گردن هر قمری معدن جیمی ز مشک
 رنگ رخ لاله را از ندو عود است خال
 ماهی در آ بگیرد ارد جز عین زره
 باد زره گر شده است آب مسلسل زره
 صاصل خواند همی شعر لبیدوز هیر
 بردم هر طاوسی صد قمروسی قمر

بادهء سوری بگیر، بر گل سوری بچم
 دست چغانه بگیر، پیش چمانه بهم
 وز دو کف سادگان ساتگنی کش بدم
 زانکه شد از رنگ بوی باغ بسان صنم
 باد فرو بیخت مشک ابر فرو ریخت نم
 غاشیه کش گشت باد، غاشیه او دیم
 بلبل در شد بلبلن، فاخته در شد بدم
 در حرکات آمده است شاخک شاه سپرم
 برق چنان چون زرز یک دو طراز علم
 باغ براغ اندرون، چون ارم اندر ارم
 بر رخ دراج گل، بر لب طوطی بقم
 دیده هر کبکی مسکن میمی زدم
 شمع گل زرد را از می و مشکست شم
 آهود رمر غزارد ارد سیمین شکم
 ابر شده خیمه دوز، ماغ مسلسل خیم
 نار و را ند همی مدح جریر و خشم
 بر پر هر کبکی نه رقم و ده رقم

روان شناسی طفل

فصل دوم

مبداء و منشاء رفتار و کردار طفل

انکشاف طفل بوقت ولادت آغاز نمی یابد. و قتیکه طفل تولد میشود یک فرد بسیار منظم بوده و استعداد فعالیت های زیاد پیچیده را دارا میباشد. رفتار و کردار طفل نوزاد نتیجه یک طریقه مرتب نشو و نماست که در آن ماده اصلی نسلی انکشاف - انشعاب و تحول و تبدیل می یابد. برای فهمیدن صحیح و اساسی رفتار و کردار طفل لازم است که انکشاف صفات ممیزه او را از مبداء و منشاء آنها در دوره قبل از ولادت مطالعه کنیم.

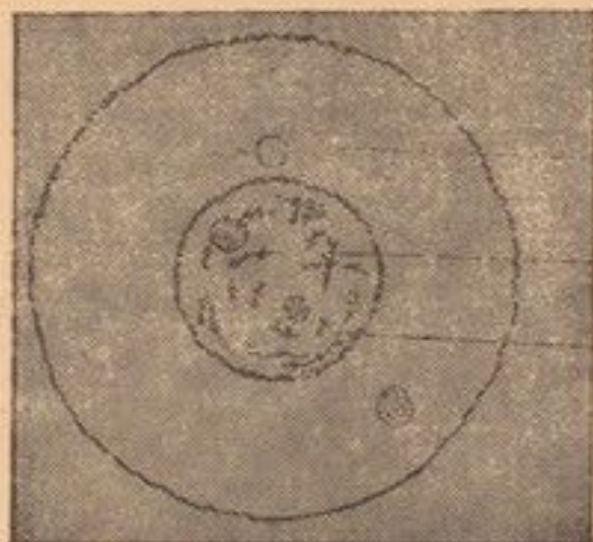
بر ما لازم است بحث مبادی رفتار و کردار طفل را با شرح و بیان ماهیت و تحولات سلول های نسلی که توسط آنها طفل با اجداد و اسلاف خود مربوط میشود - آغاز کنیم. وجود و اشکال زیاد انکشاف فرد تنها بوسیله وراثت فهمیده شده نمیتواند. از این مبداء خط سیر نشو و نماى فرد در دوره قبل از ولادت در ضی مراحل باربری - رشد جنینی - نشو و نماى «فتیوس» مورد مطالعه قرار داده میشود. یک مقدار زیاد معلومات قابل اعتماد درباره نشو و نماى ساختمان فرد در دوره قبل از ولادت از زمانهای درازى بدسترس مابوده. در این اواخر علاقه زیادى بانکشاف وظیفه و رفتار و کردار قبل از ولادت مبدول گردیده است و کوشش بعمل آورده میشود تا عکس العمل های فرد - و شکل و فورم او از مبداء حقیقی آنها مطالعه گردد.

مشاهداتی که درباره انکشاف ابتدائی رفتار و کردار بکار برده شده وعده میدهد که پرتو زیادى بر مسئله قدیم روانشناسی یعنی مسئله «رشت اصلی انسان»

پاشیده می‌شود. بعضی مفکرین فلسفه باف در باره این موضوع چنین فرض نموده اند که مشخصات و ممیزات فطری انسان بصورت معجزه بدون کدام علت و سبب اصلی و قبلی پاد-عالم وجود می‌گذارد. او صاف و صفا نیکه پساً نتر در زندگی تظاهر میکنند علی الاکثر چنین تصور میشدند که بصورت «طبیعی» یا «بالقوه» در جاندار خام و ناقص الرشد که هنوز او صاف و صفات مذکور در آن ظهور نکرده بودند - وجود داشتند. ساینس دانان این مفکوره ها را برکنار گذاشته و بعوض سعی نمودند که سیر حقیقی رفتار و کردار را از مبداء اصلی آن ایضاح نمایند. از مشاهدات دقیقانه وقت ظهور و ماهیت انکشاف ساختمانها و وظایف حقیقت بیشتری بدست می‌آید نسبت باینکه در باره مبادی نهائی مفروض نظریات فلسفی تشکیل داده شود.

۱- وراثت :

سلولهای نطفه‌یی : مشخصات و ممیزات یک جاندار مشترکاً بوسیله ماده ای که در ساختمان آن بکار رفته - و اوضاع و شرایطیکه در تحت آنها انکشاف آن صورت گرفته - تعیین میگردد. گرچه روانشناسی از همه اولتر باحتیاق انکشاف افراد سروکار دارد اما از اهمیت ماده اصلی و ابتدائی ساختمان غافل و خالی از علاقه نیست. در تمام انواع بشمول انسان که توالد و تناسل زوجی دارند - فرد زندگی و هستی خود را بحیث یک سلول واحد که عبارت از سلول نطفه‌یی - بارور شده است آغاز میکنند. این سلول از اختلاط دو سلول نطفه‌یی اصلی که یکی از آنها از پدر و دیگری از مادر می‌آید - متشکل میشود. ساختمان یک سلول در شکل اول نشان داده شده است. حلقه خارچه موسوم به «سایتوپلازم» است و از ماده پروتوپلازمی متشکل گردیده که نسبتاً ساده و بسیط میباشد. در داخل حلقه مذکور هسته مرکزی وقوع دارد که بیشتر تغییر و تفریق پذیرفته. در هسته مرکزی اجسام دراز رشته مانندی موسوم به «کروموزوم» موجود است که در مطالعه وراثت اهمیت مخصوصی دارد. هر «کروموزوم» مشتمل



سایه-وپلازم

هسته مرکزی

کروموزوم

ساختمان یک سلول

بی-ک رشتهء خطی ذرات فوق العاده کوچکی موسوم به «جین» است. این اجسام اخیر الذکر نقل دهنده صفات و خصایص وراثتی میباشند. وجود جینها در ابتداء از عمل وراثت استنباط گردید. سپس جینها مستقیماً ملاحظه شدند.

در سلولهای نطفه‌بی بارور شده و در تمام سلولهای بدن که در طی دورهء نشوونمای او سلول مذکور اشتقاق پذیرفته‌اند و کروموزومها بصورت جفتها واقع میباشند. هر جین یک کروموزوم همراه یک جین متقابل در کروموزوم مجاور جوړه میباشند. در نوع بشر بیست و چهار جوړه کروموزومها وجود دارد. یک کروموزوم هر جوړه از سلول نطفه‌بی مادر و دیگری از سلول نطفه‌بی پدر پدیدار میشود. بنابراین هر یک از سلولهای نطفه‌بی والدین مشتمل و محتوی بر نصف تعداد نورمال کروموزومها بوده و هر یک نصف صفات و مشخصات وراثتی مولود یا طفل را مهیا میسازد.

در پدر و مادر سلولهای نطفه‌بی در غده‌های تناسلی انکشاف می‌یابند و از سلولهاییکه در غده‌ها وجود دارند بطریق معمولی تقسیم سلولها یا «مایتوس» بوجود می‌آیند. قدری پیشتر از مرحلهء نهائی انکشاف یک سلول نطفه‌بی یک نوع خاص تقسیم صورت می‌گیرد بدینطریق که نصف کروموزومها

یکی از سلولهای منتج و نصف دیگر کروموزومها بدیگری میرود. بعد از آن تقسیم دیگری صورت میگیرد که در آن یک سلول نطفه‌ئی کامل چار سلول را تولید میکند. هر کدام از این سلولهای آخری دارای نصف تعداد عادی کروموزومها میباشد. در تشکیل سلولهای نطفه‌یی مادری تنها یکی از این چهار سلول که «اووم» گفته میشود کلان و قابل انکشاف مزید میماند. سه سلول دیگر که کوچکتر میباشند و در تقسیم آخری متولد میشوند - اجسام قطبی هستند و بی وظیفه میباشند. لکن در تقسیم سلول نطفه‌یی پدری هر چهار سلول به «سپرماتوز آ» انکشاف میابند. هر کدام از این سلولها یک «اووم» را باروری میکنند.

سلولهای نطفه‌یی مادر با سلولهای نطفه‌یی نر در همان وجوه و جنبه‌های ساختمان که کمتر لازم و مهم اند اختلاف کلی دارند. «اووم» نسبت بکدام سلول دیگر بدن بزرگ و «سپرم» از جمله کوچکترین سلولها میباشد. «اووم» گر دوعاری از فعالیت است - «سپرم» بینهایت متحرک است «اووم» دارای مقدار زیادی «سایتوپلازم» و قدری زرده میباشد که برای تغذیه جنین لازم است. مقدار «سایتوپلازم» در سپرم بسیار قلیل است. معهذاً هر سپرم دارای بیست و چهار «کروموزوم» واحد میباشد که در تعیین سیر انکشاف مهمترین اند.

در عمل باروری کروموزومهایی که از سلولهای نطفه‌یی پدر و مادر میآیند با هم یکجا شده ترتیب زوجی نورمال را بوجود میآورند. همین کروموزومهای زوجی تاثیرات مشترکه خود را ابراز صفات و خصایص ممیزه فرد را تعیین میکنند. لکن این دودسته عوامل وراثتی بطریقه‌های پیچیده با هم فعل و انفعال مینمایند. طریقه و ترتیبیکه «جنین» هاضمات مشخصه فرد را در دوره نشو و نما تعیین و زیر نفوذ و تاثیر خود میآورند قوانین وراثت را تشکیل میدهد.

وراثت «مندلی» : بسیط ترین پرنسپدهائیکه پایه و اساس مطالعات جدید وراثت را میسازند در سال ۱۸۶۶ در شهر «برون» (شهر مذکور اکنون در چکوسلواکیا است) بذریعہ یک راهب اطریشی موسوم به «گره گوریو هان مندلی» کشف گردیدند. «مندلی» دو نوع نخود را که بته های آنها علی الترتیب بلند قامت و کوتاه قامت بودند باهم جفت نموده و نخودهای نسل دوم کاملاً بلند قامت بودند. و چون تخمهای این نسل را از رع و تربیه کرد نخودهای بلند

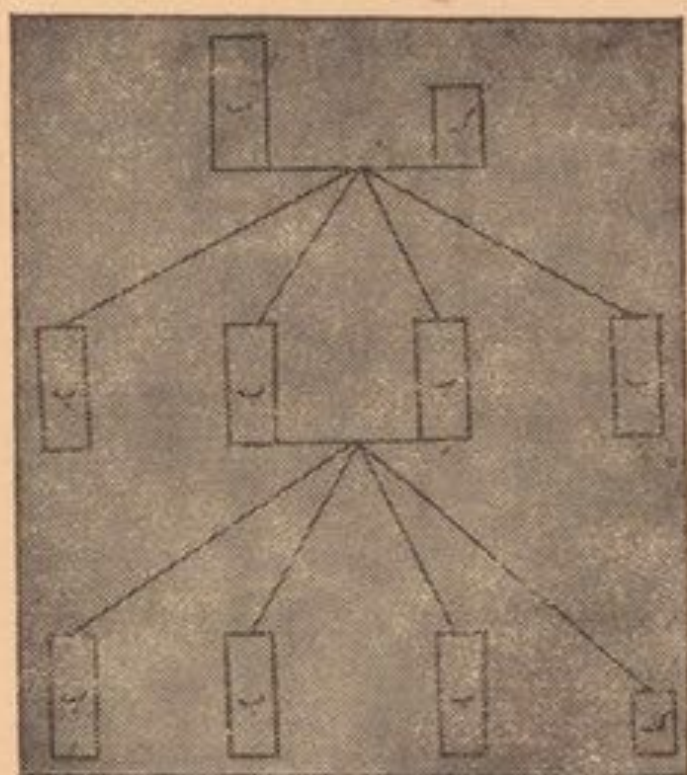
قامت و کوتاه قامت به نسبت سه و یک

«مندلی» بدست آمدند (ش ۲)

چونکه صفت بلند قامتی در نسل دوم کاملاً در نسل سوم اکثر ظهور نمود صفت «بارز» خوا زده میشود.

و کوتاه قامتی صفت «مستور» نامیده میشود.

(باقیدارد)



وراثت مندلی

چه پوشی خوشن غفلت که روزی
امل با عمرت اندر نه بمعیار
تو باشی قیر محنت را نشانه
نگه کن تا کجا گردد زبانه
(بدیع بلخی)

همی نیکوئی مانند و مردمی
جز اینت نبینم همی بهره ای
جوانمردی و خوبسی و خرمی
اگر کهنتر آئی و گر شهره ای
(فردوسی)

مباغلی : خادم

زنخیر دمحببت می...

زنخیر دمحببت می بلی خوانه نه پریر دی
 جانانه رقیبان می ستا درگاه ته نه پریر دی
 دانه دسپیلنی یمه د مینی په انگار کنبی
 په دی اور کنبی می خله اوس غوغاته نه پریر دی
 بورا تر گل جاریر پتنگان تربلی شمعی
 ماخله غمازان خپلی لیلا ته نه پریر دی
 شی کوزی به په آه زما ملکی له آسمانه
 ظالم می هموهی هم می ژرانه نه پریر دی
 هرخوا جشن و اختر دی خوشحالی ده په عالم کنبی
 ماغم دخپل وطن خوب وءخنداته نه پریر دی
 جهان گل و گلزار کر لو انسان پخپله خوبه
 ماتش ددی گـلو نو تما شاته نه پریر دی
 په دی غزل به سری شونډی در زار کر مه «خادمه»
 دا شوک دی چه به مادغه سودانه نه پریر دی

(۳۱)

مطالب ذیل ترجمه کتابی است که کارن هوزرپرو فیسر و حیات
یونیورسیتی شیکاگو اضلاع متحده امریکا برشته تحریر کشیده و توسط
آقای عبیدالله شیوایانا بهیث مونوگراف بفارسی درآورده شده است ماسر ازین
شماره بنشر آن میپردازیم تا خوانندگان محترم مخصوصاً محصلین از مطالعه
آن برخوردار گشته طریقه درست و صحیح مطالعه را دریابند. (اداره)

ترجمه عبیدالله شیوایانا

چگونه مطالعه باید کرد

فصل اول

مفهوم مطالعه

در مطالعه دو هدف در نظر می باشد : یکی بدست آوردن ذخایر علمی و دیگر
تقویه و تنمیه استعداد برای انجام دادن کارها . مثلاً تاریخ را مطالعه می کنیم تا
از یونان قدیم یا احوال جرمنی پیش از جنگ معلومات بدست آوریم یا کتب
ریاضی و یافرانسوی را مطالعه می کنیم تا استعدادی برای حل مسائل یا خواندن
کتب فرانسوی حاصل شود . در بین این دو نوع مطالعه کدام خط فاصلی وجود
ندارد پس علم مکلف است که در هر نمونه فکر و عمل آینده مایک اندازه سهم
بگیرد . با داشتن استعداد کارها را انجام داده می توانیم . چه در مورد اینکه
چسان کارها را انجام دهیم مطالعه ما همیشه متضمن اتخاذ و قبول یک اندازه
معلومات ضروری می باشد در تحصیل حقایق جدید همیشه استعداد خود را
برای فکر کردن بکار می اندازیم و در آموختن اینکه در یک ساحه جدید چگونه
فکر کنیم و کاری را انجام دهیم یک مقدار حقایق را باید بدست بیاوریم .

و شک نیست که در بین این دو مطالعه یعنی مطالعه برای تحصیل معلومات و مطالعه برای تقویه و تنمیه استعداد جهت بکار انداختن معلومات و انجام دادن کارها اختلافی موجود می باشد.

بدون شک مطالعه در تکمیل استعداد های ما معاونت نموده تریه قوای ما را زیاده میکند - یعنی استعدادهای ما را برای کار کردن و بازی کردن ، برای رای دادن و شناختن بنی نوع خود ، برای خواندن و فکر کردن برای تنظیم و روی کار آوردن یک پیشه ، یا برای پیشبرد یک دعوی ، یا برای معالجه مرض آماده می گرداند و در عین حال مقام علم را کوچک نمی سازد . راست است که خود علم ما تحت استعداد بکار انداختن علم واقع شده است چه ما تحت بودن هم گاهی لازمی و ضروری می باشد علم کامل همیشه اساس عمل و فکر رساست . یکی از بهترین و گرانبها ترین استعداد ها که باید تکمیل شود استعداد مطالعه است استعداد پیشبرد کار ذهنی که برای حل یک مسأله یا برای فکر کردن در اطراف یک سوال و یا برای مهارت یافتن بانجام دادن یک امر لازمی و حتمی می باشد . آموختن بصورت موثر مطالعه کردن نسبت به تحصیل ذخایر معین معلومات بسیار مهم تر است . اگر تریه یک شخص در او قوه حقیقی مطالعه را تکمیل میکند در تریه خود کامیاب است و لو کدام کار دیگری را انجام نداده باشد اگر یک شاگرد نمی آموزد که چگونه باید مطالعه کند کورسهای مکتب بزرگترین وظایف خود را ناقص و ناتکمیل گذاشته است .

مطالعه تنها مشتمل بر ماحصل کتب و صنوف مکتب نیست بلکه حاوی چیز های که توسط مشاهده و کار های عملی اکتساب می کنیم نیز می باشد . مقصد از دانستن طرز صحیح مطالعه اینست که باید بدانیم چگونه فکر کنیم و چگونه مشاهده نمائیم و چه قسم قوای خود را بیک چیز تمرکز داده تنظیم و تحلیل کنیم و از حیث ذهن چه نوع با کفایت باشیم اگر بوسعت نظر نگاه کنیم مطالعه متضمن تمام تحقیقات و تتبعات می باشد . مطالعه قوه ذکا را بوظیفه شناسی و اداره کردن

این عالم بیکار می اندازد در اثر مطالعه می آموزیم که چسان فکر کنیم و چگونه حیات بسر ببریم .

مطالعه در مکتب عالی و فا کولته به پیمانه، وسیعی از روی کتب و استماع لکچرها می باشد. چه همین طریق باعث ذخائر علمی از نقطهء نظر تحصیل شده می تواند و ناممکن یا بسیار زحمت طلب خواهد بود که علم را از منبع اصلی مستقیماً گرد آوریم. بهر صورت، باید دائماً غایبه متعلم این باشد که معلومات کتابی خود را بصورت استوار با رویه و تجربه روزمره خود مربوط سازد. و برای مطالعه، هر موضوعی که باشد توسط مشاهدات و فعالیت های خود مفهوم کاملتر و جامع تر به پیمانه وسیعی فراهم آورد. هیچ چیزی جای معلومات بلاواسطه و مشاهده و تجربه را گرفته نمی تواند. چنانکه در پیشه و صنعت، رصد خانه های تحقیقی و شفاخانه ها، در موزیم ها و سفرهای خشکه بمنظور تحقیقات و تفحصات، در سیاست، سپورت و روزنامه نویسی یا مذهب مشاهده و تجربه ضروری است. با وجود بیان فوق در مکتب مطالعه در کتاب تمرکز می یابد اگر چه معلومات خارجی هم بسیار ضروری باشد بنابر همین موقعیت مهم و اساسی مطالعه کتب و کار صنفی در مکتب است از این رو صفحات ذیل بصورت مفیدی باین گونه روشهای آموختن محدود شده.

تحقیقات مکرراً امکان اصلاح طرز مطالعه شاگردان را بصورت موثر نشان داده است. اصل مسئله تکمیل «طرز و روش صحیح» در خواندن، شنیدن، مشاهده و تفکر می باشد. طریقه های صحیح در هر کار حتمی و ضروری می باشد مثلیکه در فوت بال، تایپ کردن و بازی گلف حتمی میباشد. صفحات آینده بعض طریقه های تکمیل «روش صحیح» را در مطالعه کتب و صنوف نشان میدهد.

در مطالعه مانند دیگر فعالیت ها و کارها مهارت به خواش و عزم محض یا بخواندن چند کتاب یا کتابی مانند همین کتاب سردست تان حاصل نمی شود. اگر بخواهیم که نتایج مثبت بدست آید باید از عزم و ارادهء نیک به جهد دائمی و جدی متوسل گردید. در اینجا مانند (۵)

عبدالعفو (غرقه)

ترا

از بعد انتظار ببینم اگر ترا	چشمم بپا ز اشک فشاند گهر ترا
از بسکه تاب حسن تو بگرفته عالمی	بینم گرت ز دور بخوانم قمر ترا
بیچاره را بکوه و بیابان دوانده ای	تادل بداده است عنانش دگر ترا
باشمع روی او چو مقابل شوی دلا	پروانه وار با ز شود بال و پر ترا
ایدل مکن دگر هوس دیدن رخش	مژگان او چو تیر خلد در چگر ترا
ز اندم بدام عشق که گر دیده اسیر	هر دم فراق میفگند در شرر ترا
صدبار گفته ام بتواز عقل کارگیر	بگذار کار عشق که دارد ضرر ترا

هر چند حال (غرقه) نپرسیده ز ناز

نازد بشعر خود که گذشت از نظر ترا

(۰) بسا جاهای دیگر مشق و تمرین انسانرا کامل می سازد. باید شاگرد دریابد که در کدام چیز با صلاح احتیاج دارد و بعد با عزم خلل ناپذیری باید به تحصیل روشهای بهتر تمسک جوید اینجاست که بواسطه بارها بکار انداختن طریقه ها و روشهای اشاره شده که شاگرد از آنها استفاده کرده می تواند.

موادی که درین رساله برشتهء تحریر درآمده است برای شاگردانی است که واقعاً آرزو دارند روش خود را اصلاح کنند. برای شاگردی که احتیاجی به آموختن مطالعه حس نمیکند این کتاب کمکی نمیکند. اگر یک شاگرد آرزوی مطالعه را نداشته باشد (مفهوم مطالعه در مکتب عالی و فاکولته عموماً مطالعه کتب و لکچر می باشد). باید جداً از خود بپرسد که آیا این کار عاقلانه است که سالهای گرانبهای زندگانی خود را بدوام دادن تربیه مکتب صرف کند. مگر شاگردی که آرزوی شرافتمندانه انجام دادن کارهای ذهنی و فکری در خود حس میکند و معتقد است که واقعاً بمکتب علاقه دارد در این رساله بعضی رهنمائی های مفیدی برای اصلاح خویش می یابد. (باقی دارد)

(۳۵)

مترجم : آیین

چقدر شکاک باید بود؟

از چندی است دانشمندان می کوشند بیان و افاده شان بحد اعلی درستی و صحیح باشد. ولی بالاخره چنین بنظر میرسد که این مامول تا کنون بحصول نه پیوسته است. بعضی بر آنند که بشر می تواند باین امر موفق شود. سائری که عبارت از شکاک چون باشند، با این عقیده مخالفت دارند. بعضی هستند که صرف راجع بایضاح مطالب مربوط به ماورای طبیعت شکاک اند. (غرض مادرینجا از مطالب مربوط به ماورای طبیعت عبارت از موضوعاتی است که متعاقب بمبداء و معاد بشر می باشد.) عده ای حتی بر حواس خود نیز اعتماد ندارند.

موضوع بحث مادرینجا عبارت از صحت بیان است. آیا مقصد ما از یک بیان صحیح چیست؟ غرض این است که آن بیان باما وقع مطابقت می کند. مثلاً این بیان که: روز ولت از ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ ریاست جمهوری امریکا رابه عهده داشت، صحت دارد زیرا باما وقع مطابقت دارد. بیان صحیحی مراتب را درست افاده می کند.

اگر این موضوع را با در نظر گرفتن نقطهء نگاه مخالفی که عبارت از «نسبیت منطقی» باشد مطالعه کنیم جنبه های دیگر تعریف فوق نیز در میان می افتد. از نقطهء نظر منطق، یک عالم نسبیت معتقد است که حقیقت مربوط است به زمان، مکان، و سائر حالات متعلقه. این نوع نسبیت با فرضیهء نسبیت فزیک که محدث آن (آینشتین) است کمتر ارتباط دارد. نسبیت در فزیک معطوف باین امر است که چون بخواهیم حرکتی را بیان کنیم باید بگوئیم نظر به چه.

مثلاً اگر پرسیده شود که : آیا در همین لحظه اثاثیه خانه تان در حرکت است؟ جواب این سوال می تواند هم مثبت باشد و هم منفی . حرکت یا سکون آن مربوط است به «نقطه نگاه تان» . چون زمین سرعت (۱۸) میل فی ثانیه بدور آفتاب می چرخد ، پس فرش خانه نیز به همان سرعت در پیرامون آفتاب حرکت می کند. درین مورد نقطه نگاه ما عبارت از شمس است .

اما اثاث البیت خانه تان نظریه خود زمین ساکن است . بالفاظ دیگر اثاثیه خانه از یک حیت ساکن و از نقطه نظر دیگری متحرک است . مسافری که در یک واگون به حال خواب باشد، در همان حالی که خواب است هم ساکن است هم متحرک . اولاً چون واگون در حال حرکت است پس هر راکیب در حال حرکت می باشد. اما اگر وضع مسافر را نظریه خود واگون مطالعه کنیم مسافر در حال سکون و آرامش است .

اما یک عالم فزیک نمی گوید که حقیقت جنبه نسبیه دارد و می گوید که فرضیه نسبیه برای بعضی سائنس دانان درست و برای بعضی ها نادرست است حالانکه این نکته چیزی است که از طرف یک عالم نسبیت منطقی جداً حمایه می شود و بر آن است که یک مفکوره می تواند نزد یک شخص درست و نزد دیگری غلط باشد ، کذا یک مفکوره در یک وقت صحیح ، و در وقت دیگری سقیم ، در یک محل درست و در محل دیگری نادرست باشد .

اینک به طرفداری آن عالم نسبیت منطقی بسامطالبی رامی توان ارائه داد : شاید یک ناظر رک گوازنوع و تعدد افکار و نظریاتی که انسانها در خصوص امور مهمه از قبیل سیاست ، مذهب ، و غیره ابراز می دارند سراسیمه گردد و قانعی در میان می آید که سبب گسیستن رفاقت هائی گردد اما اگر اشخاص مربوطه وقائع متعلقه را بشما بیان کنند ، هر یک از آنان حق بجانب جلوه می کنند .

اما هیچ یک از این ملاحظات مستوجب این اشتباه نیست که گفته شود «بیان صحیح» جنبه نسبیه دارد ، اما شرط آن است که تعریف «بیان صحیح» را همانطوریکه

در بالا ذکر کردیم پند یرفته باشیم یعنی یک بیان صحیح آن است که باما وقع انطباق داشته باشد مثلاً در سال (۱۴۰۰) نقشه های جهان طوری بود که قاره های امریکای شمالی و جنوبی را در بر نداشت اما مردم آن وقت معتقد بودند که نقشه های شان درست بوده است.

پس آیامی توانیم گفت که آن نقشه ها در سال (۱۴۰۰) درست بودند، اما امروز نادرست اند؟ آیا عوض آن چنین نباید گفت که در سال (۱۴۰۰) مردم از ماهیت واقعی کره زمین و قوفی نداشتند، زیرا در آن وقت بعضی از قاره های زمین غیر مکشوف بود، لهذا چون نقشه های شان با عدم معلومات شان وفق داشت پس نقشه های شان نادرست بود؟

عوض آنکه گفته شود که آنچه در یک زمان درست بود در زمان دیگری نادرست ثابت گردید، بیائید بگوئیم که آنچه درست تلقی می شد واقعاً غلط بود و باینکه آنچه در یک وقت درست انگاشته می شد، در وقت دیگری نادرست تلقی گردید.

اما آنانی که به نسبت معتقدند دلیل دیگری را در میان می نهند مثلاً بطور مثال ابن بیاض را پیش می کنند: «امروز گرم است» اینک آیا این بیان در هر زمان و در هر مکان صحیح است؟ البته شک نیست که جواب ثان منفی خواهد بود. بیانیّه «امروز گرم است» امکان دارد در ماه اسد درست باشد، اما در ماه دلو نادرست. ممکن است در جلال آباد صحیح باشد، و در غزنی سقیم.

اما این امرا ثبات نمی کنند که صحت بیان جنبه نسبی دارد. امروز گرم است. جمله ای است از جملات عامیانه، نه عالمانه. بغرض امتحان نمودن صحت یک بیان، باید بدو آنرا به شکل یک جمله علمی درآوریم. یک بیان علمی مقید به تاریخ و محل می باشد. بیان علمی ای را جمع به اوضاع جوی باید تقریباً به عبارت ذیل ترتیب یافته باشد: «درجه حرارت

هوا ساعت سه بعد از ظهر يوم ۲۶ سپتامبر سال ۱۹۵۳ در مرکز جوی شیگا گو واقع ایلنای عبارت بود از (۹۵) درجه فارنهایت « اینک که مراتب باین نهج اقامه گردید ، مابینانی نزد خود داریم که ممکن است با موقوف موافق باشد یا مغایر . اینکه درجه حرارت هوا به ساعت ۳ بعد از ظهر ۲۶ سپتامبر معادل به ۹۵ درجه فارنهایت معرفی گردید ، اگر درست مطابق به موقوف باشد ، هم برای آستریلیائی ها و هم برای چینی ها درست خواهد بود و برای ابد باید درست باشد ، زیرا بیان متذکره در قید زمان و مکان آمده است . یک عالم نسبت این چنین موضوعات را از نقطه نظر دیگری نیز مطالعه می کند ، و آن عبارت از نسبی بودن ادراک ما است : بطور مثال من بکتابی نظر کرده و می گویم که پستی آن کبود است . اما اگر یک کور رنگ همان پستی را بیند ممکن است رنگ آنرا خاکی وانمود کند . آیا هر دوی مادرست نمی گوئیم ، با آنکه اظهارات ما مغایر یک دگر می باشند؟ اما اگر این وضع را دقیقانه تحلیل نمائیم ، ملتفت خواهیم شد که در اینجا نقطه نظر عالم نسبت تائید نمی گردد .

وقتی من گفتم پستی « کبود است » شاید مقصدم این بوده است که پستی از ماده ملونه ای تلوین شده است که آن اشعه نور را منعکس می گرداند که طول موج شان تقریباً $\frac{480}{1000000}$ یک میلی میتر است . اینک اگر آن کور رنگ

ادعای مراد کرده می گوید که رنگ پستی کبود نیست (به همان مفهومی که همین اکنون ارائه گردید) ، در آن صورت کم از کم یکی از ماحق بجانب نمی باشیم .

البته این امر محال است که این چنین اشعه در یک زمان و مکان معینی هم منعکس شود و هم نه شود . چنین نخواهد بود که تاجائی که بیک عالم افزیک ارتباط دارد اشعه متذکره انعکاس بکند ، و تاجائی که به عالم دیگری ارتباط دارد انعکاس نکند .

اما شاید مقصدمن ازینکه گفته‌ام: «این رنگ کبود است» چیز دیگری بوده است. مقصدم این بوده است: «من رنگ این پشتی را کبود احساس می‌کنم.» اینک اگر مقصد آن کور از رنگ نیز چنین بوده باشد که وی رنگ آن پشتی را خاکی، احساس کرده است، در آن صورت هم من حق بجانبم و هم آن کور. دراینکه دونفر از رویدادی به انحاء متغایری متحسوس و متأثر شوند هیچ تناقضی موجود نیست.

پس در احساس و ادراک مانسبیتی وجود دارد، اما این را نمی‌توان نسبیت حقیقت دانست. اگر شخصی هرآنچه را که خودش احساس و ادراک کرده است کما هو حقه بیان می‌کند نمی‌توان گفت که راپور وی نادرست است اما اگر وقتی راجع به سرعت نور، و یا اشعه‌ای که از پشتی یک کتاب منعکس می‌گردد، صحبت می‌کنیم در حقیقت راجع به چیزی گپ می‌زنیم که از حقایق محرز بوده و توسط آلات دقیقه تثبیت شده می‌باشد. و هرگاه نقاط نظر مایکی باشد، در آن صورت دویاچند بیان متغایر نمی‌توانند در عین حال درست باشند.

تا اینجا راجع به قانون «نسبیت منطقی» گپ زدیم. اما اینک یک مسئله جدیدی عرض اندام می‌کند: چگونه می‌توان مطمئن بود که بیانی موافق با ما واقع است؟

بسامی شود که آنچه را که یک عصر درست می‌انگار د عصر دیگری تردید می‌کند. آیا افکار و نظریات امروز به همان پیمانه معروض اشتباه نیست که افکار و نظریات ماضیه بوده است.

پس چگونه می‌توان ادعا کرد که حقیقت چیزی را می‌دانیم؟

برای این سوال بهترین جواب را می‌توان در فرضیه (احتمالیت) سراغ کرد، که اصول نسبیت و شکاکیت را با جستجوی حقیقت ائتلاف می‌بخشد. بطور مثال سائینس دان حقیقت را می‌جوید، اما با این هم از مشکلاتی که

باجستجویش همراه است مستشعر می باشد. وی در عهد داحرا از صحت بیان می باشد، اما این مقصود نهائی او را تشکیل می دهد. یک سائنس دان نیک ملتفت است که تطابق کامل یک بیان با ما وقع مربوطه، امری است که ما ابداً با آن واصل نخواهیم شد. ما نمی توانیم مطلقاً متیقن باشیم که هیچ خطی وقوع نمی یابد، و هیچ ملاحظه ای نادیده نمی ماند.

اگر چه دانشمندان معتقدند که صحت یک بیان بوجه اکمل نمی تواند احراز گردد مع هذا ایشان بر آنند که ما می توانیم به جوابات درست نزدیک و نزدیک تر شده برویم. غرض ما از «نزدیک و نزدیک تر» این است که شاید جوابات ما درجات عالی تر احتمال را حائز گردد.

طرز تفکر دانشمندان مبتنی بر احتمالیت می باشد. غرض از آن شکاکیت نیست که می گوید ما نمی توانیم هیچ چیزی بدانیم. دانشمندان اظهار می کنند که ما محتملات را می دانیم، و احتمالیت رهنمای حیات است. دانشمندان احتمالیت را من حیث درجه آن در نظر می گیرند. مفکوره درجات احتمالیت را می توان توسط شکلی ایضاح کرد که «خط» محتملات را ارائه می دهد: بالای این خط «یک» مشعر برین است که یقیناً امری در بین است و ما با یقین کامل می توانیم گفت که «این امر چنین یا چنان است» «صفر» نشان می دهد که یقیناً امری در میان نیست، و ما در آن خصوص به ايقان کامل می توانیم گفت که: «چنین یا چنان مطلبی در بین نیست» یا «فلان عقیده غلط است» «۵۵» نماینده حالت بین البین است، که در آن صورت می گوئیم ممکن است چنین باشد یا چنان، اما به وثوق نمی توان گفت که کدام درست است «۹»، تقریباً مرادف است با: «به ظن غالب» و هر قدر که به طرف (یک) تقرب کنیم، به همان اندازه احتمال زیاد شده می رود. «۹۹» مشعر بر احتمالیت است که خیلی ها نزدیک به یقین باشد. چون از «۵۵» بطرف «صفر» تقرب نمائیم افادانی چون «غیر محتمل است و با گمان جزئی ای موجود است» را

بکار می بریم، و چون به (صفر) می رسیم می گوئیم که: «صرف یک امکان نظری موجود است» این افاداتی را که برای ایضاح اعداد متذکره استعمال کردیم صد فیصد تعبیرات عدیل آنها نمی باشند. اما فکر عمومی ای را جمع به آن اعداد بمای دهند.

من می توانم متیقن باشم که آبی که همین اکنون می نوشم سرد است در اینجا من حق دارم «متیقن باشم» را استعمال کنم، زیرا این ادعا متعلق به امری است که همین حالا جریان دارد. اما آیا با طعام چاشت دو شنبه هفته گذشته آب خوردم یا خیر؟ جواب این سوال مربوط به حکمی است که فقط متکی بر حافظه می باشد و چیزی نیست که مثل یک اما جاریه نسبت به آن متیقن باشم. حالانکه حافظه خیلی هامارا گول می زند.

حافظه با اموری سروکار می گیرد که ورای احساس و ادراک جاریه می باشد و هر قیاس که از اشیای مشاهده شده در خصوص اشیای مشاهده شده به عمل آید ورای احساس و ادراک جاریه است. پیشگوئی ها و استخراج نتایج کلی سائنس نه تنها ورای مدرکات آنی است، بلکه ماورای جمیع انواع مکتسبات سابقه هم می باشد. لهذا هر زمانی که با استخراج نتایج کلیه و پیشگوئی های علمی سروکار داشته باشیم، کافهء نتایج مستخرج بهء مامبتنی محتملات خواهد بود. مثلاً این امر یقین نیست که فردا آفتاب طالع خواهد کرد، امکان دارد بعد از پنج دقیقه طوفان فلکی ای حدوث یابد و عالم را زیر و زبر کند.

اینکه «قاطبهء انسا نها فانی اند» نیز جز احتمالی قوی ای پیش نیست. آنچه مقصد مامعمولاً از همچو قوانین کلیه میباشد آن است که قاطبهء انسان امروزه قبل از آنکه بطور مثال، دو صد ساله شوند در خواهند گذشت، حالانکه حتی این حکم هم مطلقاً درست نخواهد بود.

کذا ما نمی توانیم مطلقاً متیقن باشیم که فلان امر یا امور محال است.

احتمال یقین موجود است که بعضی نباتات بر کرهء مریخ وجود دارد ، زیرا در عکس هائی که از کرهء متذکره گرفته شده شواهد زیادی را بر له موجودیت نبات (لایکن) ارائه میدهد . اما کمتر محتمل است که انسانها در آنجا باشد و از آنها کمتر محتمل این امر خواهد بود که جمیع حیوانات روی ارض در کرهء مریخ نیز موجود باشد . اما باید دانست که حتی وهم آخرین را نیز نمی توان بکلی ناممکن خواند . حقیقت این است که وقایع غریبی می تواند اتفاق بیفتد و تصادفات غریبی هم .

. . .

آیا ازین ملاحظاتی که در بالا ذکر شد چه تطبیقات عملی ای میتوان راه انداخت ؟ ما میتوانیم سعی کنیم آن احتمالاتی را که فیصله های خود را بر آنها بنا می نهیم تقویم و سنجش نمائیم اما بایستی قبل از آنکه ادعا کنیم مطلبی را یقیناً میدانیم تمام اطراف و جوانب موضوع مربوطه را خیلی محتاطانه بررسی کرده باشیم : اما البته اگر حق داشته باشیم که راجع به امری متیقن باشیم . لزومی به شکاکیت بسیار نخواهد بود . مبصر معتبر آن است که آنچه را به چشم سردیده است یا بگوش هوش شنیده است کما هو حق و بدون تحریف روایت کند . اما رویهمرفته ما باید استعمال تعبیر «مطلقاً درست» را جز در مواردی که داخل حیطهء احساس و ادراک فعلیهء ما باشد مهجور نمائیم . و در مواردی که اختلاف موجود باشد . بیائید این اعتیاد را پیروریم که تعبیرات خاضعانه تر را بکار بریم . از قبیل شواهد مشعر است که حقیقت امر چنین یا چنان است .

هیچ محک طلائی ای وجود ندارد که ما را رهبری نماید . ما فقط میتوانیم بکوشیم که از افراط و تفریط احتراز کنیم . درین مورد افراط آن است که یک موقف خیلی غیر ناقدانه ای اختیار کنیم ، و به مجرد استماع شایعات بی پروپائی

فتوی یا حکمی صادر نمائیم یا جنبهء تفریطی آن این است که تلقی خیلی شکاکانه ای بخود گرفته و با وصف وجود شواهد متنعیه از قبول مطلبی استنکاف بورزیم.

• • •

بیک نکتهء آخری : گرچه چنین اتفاق می افتد که بعض اوقات در خصوص مطلب واحدی نظریات متمایزین طبق اساسات معقولی از طرف مبصرین مختلفه ابراز می گردد . اما این امر چنین معنائی ندارد که هر چیز فقط و فقط مربوط به طرز تلقی ما است . این روش شکلی از اشکال شکاکیت است که از یک طرف منافی امکان علم و از طرف دیگر منافی امکان چهل می باشد .

این هم درست نیست که هر کس مجاز باشد هر فکر و نظریه ای را که بخواهد اظهار نماید ، چون می گوئیم « مجاز نبا شد » از نقطه نظر استدلال عقلی ، و منطقی است . مثلاً این ادعا را ملاحظه نمائید : شخصی می گوید که جمیع پروفیسران یک یونیورسیتی فرانس یا کمونست یا ملحد است . و در آخر علاوه میکند که « به نظر من » اینک اگر شما بخواهید ادعای او را تردید کنید وی می گوید که حتمی نیست نظریه شما با نظریه وی موافق باشد . بلکه هر کس « اختیار » نظریه خود را دارد .

اما ممکن حقایق این امر را خیلی محتمل بگرداند که نظریه وی صحیح باشد . اشخاص لا قید در پی آن نمیباشند که صحت افکار خود و یا درجهء احتمال صحت آنها را بسنجند . نظریه « خطیری » را لا قیدانه اظهار کردن ، و به مقابل اعتراض . چنین گفتن که : این نظریه من است و حتمی نیست که با نظریات دیگران موافق باشد گناهی است که از نگاه منطق ناقابل عفو میباشد . ما باید قبل از آنکه به گفتن « سخن » مبادرت ورزیم باید هر خرده ای از شواهد و دلائلی را که میسر باشند تدقیق و بررسی کرده باشیم . (ختم)

بناغلی رښتین

په پښتو کښی د اشعارو نومونه

په پښتو کښی د اشعارو دهری نوعی دپاره جلا جلا نومونه موجود دی چه اکثر ئی په پخوانی ادب کښی استعمال وو، مگر وروسته دنور وژ بود اصطلاحاتو په وجه له منځه وتلی دی. په دی وروسته څو کرښو کښی غواړو چه د پښتو اشعارو نومونه سره له ادبی سند و نو بناغلو لوستونکو ته وښیو.

لفظی قسمونه

۱- بولل: بولل په قدیم ادب کښی قصیدی ته ویلی شوی ده او ښایی چه د بولل

له مصدر څخه جوړه شوی وی. دانوم په «پته خزانه» کښی راغلی دی مثلاً د شیخ اسعد په بیان کښی وایی «چه ده دامیر محمد سوری په مرگت باندی ساندی و ویلی په یوه بولل کښی چه قصیده په عربی ده» دغه بولل په پښتو کښی غالباً اوله بولل (قصیده) ده چه اول بیت ئی دادی:

دفلک له چارو څه وکرم کوکار ز مولوی هر گل چه خاندی په بهار

• • •

۲- څلور یخ: دانوم په پخوانی ادب کښی مربع یعنی څلور مسره ئیز شعرته ویلی

شوی دی. غالبه داده چه دانوم له څلور او «ئیز» څخه چه دنسبت ادا ت دی جوړ شوی دی نو صحیح ئی «څلور یز» دی مگر په «پته خزانه» کښی په (خ) سره لیکل شوی دی. «پتی خزانی» دخرښبون یو مربع په دی عنوان «څلور یخ» دخرښبون بابا راوړی دی ددی څلور یخ شعراول بند دادی:

بیلتانہ نارہ می وشوہ پہ کور بانندی نہ پوہیزم چہ بہ خہوی پیش پوہ را ندی
لہ خپلو انو بہ بیلیزم پہ سرو سترگو دوارہ سترگی می پہ وینودی ژر اندی

* * *

۳۔ دوہ یخ : دا کلہ دمنوی یعنی دوہ مسرہ وال شعر پہ معنی راغلی دہ، غالبہ
دادہ چہ لہ دوہا و «نیز» خخہ مرکبہ شوی دہ مگر پہ «پتہ خزانہ» کینی پہ پور تہ
دول لیکل شوی دہ. «پتہ خزانہ» دزر غون خان پہ بیان کینی وایی «دوست محمد
کا کر پہ خپاہ» «غر غشت نامہ» کینی دالانندی (دوہ یخ) چہ مثنوی دساقی نامی دہ
دزر غون لہ دیوانہ رانقل کوی «ددغی مثنوی دسریو خو بیتہ دادی :

ساقی پاخہ پیالہ را کرہ	مرور یا رمی پخلا کرہ
او بہ تویی پہ لمبو کرہ	اور می مر پہ دی او بو کرہ
پسر لی شو غنچہ گل کا	زلفی تا وی دسنبل کا

* * *

۴۔ بدلہ : دانوم دچار بیتی پہ معنی ہم راغلی دی او عموماً داشعار و او ملی غزلو
پہ معنی ہم استعمالیزی. پہ پتہ خزانہ کینی یو شو ملی شعر و نو تہ چہ دچار بیتور نگٹ لری
«بدلی» ویلی شوی دی. مثلاً ادبہادر خان پہ بیان کینی محمد هوتک وایی «چہ دہ ماتہ
لہ خپل کتابہ یوہ بدلہ را کرہ چہ دل تہ ٹی ثبت کرم» دہغی بدلی سراو لو مری ہند دادی.

بیلتون دی زوردی ترلیمومی سہارنم خاخی لکہ شبنم خاخی
کسر :

داسرہ یاقوت می پہ لمن کینی ستا پر غم خاخی پہ غم الم خاخی

* * *

راغلہ لیلی پہ شینکی خال نخا پہ گلو کوی	پہ سرو منگلو کوی
سہارچہ وخی سیل کا، بزغ پہ بلبلو کوی	گل پہ اور بلو کوی
ملالی سترگی ٹی کساتہ پہ ویرژ لو کوی	زیب پہ کجلو کوی
دژوبل زرہ وینی پہ ہرگری ہر دم خاخی	لکہ شبنم خاخی

مگر بدلی په عامه معنی هم استعمال شوی دی لکه چه علیخان ختک وایی
 راشه دمه وخت دی محسب شیخان ویده دی و وایه بدلی نه لا داشته نه هغه
 ۵- سندرہ : دانوم دخینوملی اشعار و دپاره استعمال شوی دی لکه چه په پته

خزانہ کنی دملکیار بابا یو شعر ته سندرہ ویل شوی ده چه د سریو بندنی دادی :

تر نک بهیزی تر نک بهیزی غاری تر غاری
 زما زرگی خو خپل لالی غواری

• • •

د سلیمان ما کو په تذکرۃ الاولیا کنش هم د قطب الدین بختیار یو شعر ته سندرہ
 ویلی شوی ده چه د سریو بندنی دادی :

ویرمی زره سوری سوری کر را ته وگوره ملوکی
 په بیلتون کنی دی و با سم له خور منه زرگی کوکی
 را ته وگوره ملوکی

سربیره پردی سندرۍ د تولو ملی اشعار و په معنی هم استعمالیزی یعنی تول
 خوند وراشعار سندرۍ بولی . مثلاً عبدالقا درختک وایی :
 چه گلو نه تولوی سندرۍ وایی شرمندہ کلا د بلبلو آوازونه

• • •

۶- پارکی : دا کلمه داشعار و اوایا تو په معنی ده لکه چه سلیمان ما کو په

تذکرۃ الاولیا کنی د ملکیار په بیان کنی وایی « په ژوبله کنی ملکیار دا پارکی
 وویل چه غازیان و پاریدل او په خیر د زمربوورتوی شول » دملک-پار د شعر
 دسربیتونه دادی :

خینتن مومل دی - اوس مویرغل دی
 هیوا د دبل دی - غازیانو گوری
 خینتن مومل دی

« پته خزانہ » هم دشیخ رضى په بیان کښی وایی : چه ده خپل تر بور نصر ته
داسی پارکی واستول ، ددغو پارکو اول بیت دادی :
دا لحاد په لوردی تر پلل گروه دی زمونږ وکورا وه

۷- لوبه : دانوم د غزل دپاره استعمالیزی . که څه هم په پخوانی ادب
کښی ئی مونږ کوم مثال نه دی لیدلی مگر په موجوده وخت کښی اکثر دملی غزلو
دپاره راځی . سربیره پردی ، لوبی په عامه معنی هم استعمالیزی مثلاً داچه په
فلانی ځای کښی سړی لوبی وایی .

۸- څلوریزه : دانوم د « رباعی » دپاره په موجوده وخت کښی اخستل شوی
دی او معاصر ادیبان ئی استعمالوی . دلفظ په لحاظ هم یو صحیح نوم معلومیزی
اوبه داده چه مونث دی ددی دپاره چه له څلوریز (مربع) څخه ئی فرق وشي .
۹- توته : دانوم دقطعی دپاره موزون دی . که څه هم بل چا تر اوسه نه دی
استعمال کړی ، مگر ښایی چه ومنل شي . درباعی او قطعی ترمنځ فرق دادی چه
درباعی داول بیت دواړه مسری په یوه قافیه وی او دقطعی داول بیت په
مسرو کښی قافیی یو والی شرط نه دی . بل داچه قطعه له دوو بیتو څخه زیاته هم
راځی اورباعی له دوو بیتو څخه زیاته نه راځی .

۱۰- پتی : دانوم ددیوانونو دغزلو دپاره استعمالیزی یعنی کتابی غزل ته-
(پتی) وایی لکه درحمان بابا غزل یاداسی نور ، دی قسم غزلوته دملی شاعرانو
په اصطلاح رباعی ویل کیزی . په دی باره کښی محاوره هم شته لکه چه وائی
« هلکه ! واخله درحمان بابا یوه پتی خو وایه ! »

۱۱- پنځه ئیز : دانوم د « مخمس » دپاره موزون او مناسب دی ، که څه هم
په پخوانی ادب کښی ئی مونږ ته استعمال معلوم نه دی مگر د « څلور یخ » په اساس
او قاعده کېدای شي چه مخمس یعنی پنځو مسرو والاشعر ته « پنځه ئیز » ووايو .

مخمس هغه شعر دی چه دسر پنځه مسری ئی په یوه قافیه وی او بیا ورسې دهر بند
خلور مسری په خپل کور کښی په یوه قافیه او پنځه مسر دئی داول بند په قافیه راځی .

۱۲ شپږیز : دا نوم دمسدس دپاره ښه او غوره دی که څه هم دمخه چا نه

دی استعمال کړی مگر په همدغه وړاندی اساس ئی استعمال-ول-موزون
او معقول دی .

۱۳- انه ئیز : دانوم باید مثنی شعر ته ووايو .

۱۴- لسيز : دانوم دمعشر دپاره ښه او غوره دی .

ددی پورته نومو داستعمال دپاره هماغه د «پتی خزانې» «خلوریزی» چه مربع
ته ویل شوی دی ، دلیل کیدای شی ځکه چه په اساس کښی څه فرق نه لری
صرف دمسرو تعداد پکښی زیات دی :

معنوی اقسام

۱- ویاړنه : دانوم په زاړه ادب کښی دحماسی شعر په معنی راغلی دی ویاړنه

دلفظ په لحاظ دوياړل د مصدر حاصل دی چه دافتخار معنی ورکوی نوهر
فخریه او حماسی شعر ته چه دفخر او مباهاات سبب وی « ویاړنه » ویلای شو .

مثلاً محمد هوتک دپتی خزانې مولف دامیر کروړ په بیان کښی وایی
«چه امیر کروړ په جنگونو کښی دیری سوبی وکړی نوئی دابیتونه وویل چه
(ویاړنه) ئی بولی » ددغی ویاړنی سر دا دی :

زه یم زمری پر دی نری له ما اتل نشته پر هندو سندو پر تخارو پر کابل نشته
بل په زابل نشته — له ما اتل نشته

• • •

۲- ویرنه : دا کلمه د «مرثیې» په معنی راغلی ده : مثلاً «پته خزانې» دمیرمنی

زینب په بیان کښی وایی «چه بی بی زینب چه واقعه دورور د وفات واوریدله

دیره غمجنه شوه او هسی ویر نه ئی په ویر دخپل ورور وویله ددغی ویرنی سردادی:

زغ شو چه ورور تیر له دنیا شو نا قند هار واره په ژړا شو نا

زړه می په ویر کښی مبتلا شو نا چه شاه محمود له ما جلا شو نا

• • •

پرته له دی څخه (ساندی) دمرثی په معنی استعمالیزی لکه چه پته خزانه دشیخ اسعد

په بیان کښی وایی چه ده دا میر محمد سوری په مرگت ساندی ویلی.

نو ځکه کیدای شی چه دمرثی شعرته (ویر نه او یا سانده) ووايو.

۳- ستاینه: دانوم دیو مدحیه شعر دپاره استعمالیزی لکه چه پته خزانه

ایکي چه ښکار ندوی دسلطان شهاب الدین په مدح کښی دستاینی قصیدی لری.

۴- غندنه: دانوم دهجو یعنی هجو په شعر دپاره موزون او مناست دی.

غندنی دخوشحال په دیوان کښی پیدا کیزی

مقصد: نومطلب دادی چه موز او س کولای شو چه دغه پښتو نومونه دپردو

نومو نو په ځای استعمال او جاری کړو. ځکه چه دغه نومونه چه بیان شول تول

موزون او مناسب نومونه دی او په هر لحاظ سره غوره او بهتر دی. دادی

اوس په دی وروسته فهرست کښی د ښاغلو لوستونکو د آسانتیا دپاره دغه

داشعار وپښتو نومونه بیالیکو:

پښتو عربی او فارسی پښتو عربی او فارسی پښتو عربی او فارسی

۱- بولله - قصیده ۷- لوبه - ملی غزل ۱۳- اته تیز - مثنی

۲- څلوریخ - مربع ۸- پتی - کتابی غزل ۱۴- لسیز - معشر

۳- دوه یخ - مثنوی ۹- څلوریزه - رباعی ۱۵- ویاړنه - فخریه و حماسه

۴- بدله - چاربیته ۱۰- توته - قطعه ۱۶- ویرنه - مرثیه

۵- سندر ۵- ۱۱- پنځه یز - مخمس ۱۷- ستاینه - مدحیه

۶- پارکی - ابیات اشعار ۱۲- شپږیز - مسدس ۱۸- غندنه - هجو په

نمونه از مجاهدات افغانها

در راه حفظ آزادی و شئون ملی ۱۸۳۸-۱۸۴۲ میلادی

ملت افغان در دوره ممتد تاریخی خود چندین بار با مهسا جمین بزرگ و جانگشایان متکبر و مغرور دست و پنجه نرم کرده ، در هر نوبت استعداد فطری و شجاعت ذاتی خود را با ثبات رسانیده و دست اجانب را از خاک خوردن کوتاه ساخته است . اسکندر مقدونی که در گرفتن فارس که دامنه فتوحاتش در غرب تا بحیره مدترانه و اجین و در شرق تا رود آمون میرسید با مشکلات زیاد روبرو نشد ، جنگ های ایسوس و آریلایان امپراطوری بلند آوازه را از پادشاهان و رده سرنگون ساخت اما چون آن جانگشای متکبر با عسکر ورزیده اش که جهانیان مغلوب نشدنی تصور می کردند در خاک افغانستان وارد شد خود را بایک جهان مشکلات و مخالفت های دچار دید که در تمام حیات نظامیش بدان روبرو نگردیده بود و باینکه افغانستان در آن وقت از اتحاد ملی بی بهره و بین حکمرانان مختلف تقسیم و تجزیه گردیده بوده که به تنهایی هریکی از ایشان از خاک خود دفاع می کرد ولی در مقابل اسکندر مدت پنج سال کاملاً با کمال شجاعت و مردانگی پافشاری نشان دادند اسکندر بر اثر این زو خورد های پیهم و پیش آمد های ناگوار که حیات او و همراهانش را به شدت تهدید می کرد باندازه بی حوصله و عصبانی میشد که چون هریکی از این قبائل دست می یافت از قتل عام شان خودداری نمی نمود ، همچنین چون نوبت به عربهار رسید آنها نیز به آسانی توانستند که کاخ با عظمت دولت ساسانی را

سرنگون سازند، جنگ های قادسیه، جلوله و نهاوند خاك فارس را در دست عربها گذاشت ولی وقتی که فاتحین سرشمار عرب به تعقیب یزدگرد سوم که در افغانستان پناهنده شده بود در این خاك درآمد، خود را بامشکلاتی مواجه یافتند و تلفاتی دادند که در هیچ نقطه دنیا بدان برنخورده بودند عربها لااقل شش نوبت برای تسخیر کابل و زابل تصمیم گرفتند ولی در هر نوبت با خسارات هنگفت مالی و جانی دوچار گردیدند و حتی بعضی اوقات مجبور می شدند که به تادیبه غرامات و خون بها و خراج گریبان خود را از هلاکت و تباهی نجات دهند.

چون نوبت به چنگیز خان رسید و آن جهانگشای بزرگ در ابتدای قرن سیزدهم میلادی با قبائل خون خوار و وحشی مغول خود برق آسا برمالک عمده آسیای مرکزی تاخت، به آسانی توانست که بر بخارا، سمرقند خوارزم و نیشاپور دست یابد ولی چون متوجه خاك افغانی شد خود را بایک دشمن بسی قوی و لجوج مقابل دید که در هر نقطه کشورش باوی دست بگریبان بوده و چندین نوبت سپاه خون خوار او را با خسارات هنگفت و شکست های فاحش مواجه ساخت، عصبانیت وی را بر اثر این مخالفت و قیام ملی میتوان از این قیاس کرد که به قتل عام اهالی هرات امرداد و قلعه تالقان (در میمنه است) را که قریب ده ماه بمقابلهش پافشاری نموده بود کاملاً از بین برد، سپس بعد از یک مقاومت شدید و جنگ خونین که در آن نواده اش نیز کشته شد و قتیکه بر شهر تاریخی با میان دست یافت باندازه بی حوصله گردید که امرداد که ذی روحی را در آن جازنده نگذارند.

ولی باتمام این سفاکی ها و خون ریزی ها چنگیزیان نتوانستند که روحیه این ملت سلحشور و آزاد منش را درهم شکستند و یا آنها را از قوه نظامی خود بترسانند و از قیام مخالف بازدارند، چنانچه دسته از سپاه چنگیزیان در تخارستان با یک چنان شکست مواجه گردید که سررا از پاناشخته با کمال بی نظمی

و پریشانی عقب نشستند و از ترس اینکه مبادا مورد تعقیب دشمنان شان واقع شوند پل های سر راه را کاملاً از بین بردند ، اثرات این شکست فاحش در تمام قلمرو چنگیزیان بوقوع پیوست و در هر جا مردم به ضدقشون ساخویش قیام کردند و قوت و قویان یکی از صاحب منصبان ارشد چنگیز که بهزم گرفتن کابل و غزنی حرکت نموده بود در پروان دره (جبل السراج حالیه) بایک سپاه ملیون به قیادت جلال الدین منکبرلی برخورد و بعد از یک محاربه شدید و دادن تلفات سنگین به شکست قطعی مواجه گردید و با کمال بی سروسامانی از میدان گریخت .

در عصر حاضر چون انگلیس ها بر نیم قاره هند دست یافته و سپس متوجه افغانستان شدند باز احساسات ملی این قوم به جنبش و هیجان آمد ، انگلیس ها در اجرای نقشه شوم خود که به اسم فرورد پالیسی (سیاست پیشروی) یاد شده چند نوبت این خاک را مورد هجوم بیرحمانه خود قرار دادند ولی در هر نوبت تیر امید شان بسنگ خورده باچنان مشکلات روبرو شدند که در تاریخ جهانگشائی خود بدان موافقه نگردیده بودند ، تعرض اول این دولت بر خاک افغانستان در ۱۸۳۸ صورت گرفت که تا ۱۸۴۲ دوام داشت قبل بر اینکه به اصل موضوع بپردازیم مناسب است که شمه از اوضاع سیاسی این کشور را مقارن هجوم دشمن نیز بدانیم تا بصورت بهتر بتوانیم قضیه را مورد مطالعه قرار دهیم .

در این وقت (۱۸۳۸) اوضاع سیاسی افغانستان بسی وخیم بود و خوردهای برادران سدوزائی و سپس کشمکش سدوزائی ها با برادران بارکزئی و بالاخره نفاق خود برادران بارکزئی افغانستان را بیک بحرانی سابقه و برادرکشی مبتلا ساخته و پارچه پارچه نموده بود ، منابع اقتصادی کشور به اثر این زود و خوردها که قریب ربع یک قرن بطول انجا مید کاملاً به باد فنا رفت و ضمناً دشمنان افغانستان را موقع بهم رسانید که چشم حرص و آزار بر خاک آن دوخته

و دست تعرض را بر متصرفاتش دراز کنند، درین گیر و دار افغانستان نه تنها مستملکات خود از قبیل پنجاب، سند، ملتان، کشمیر و بلوچستان را از دست داد بلکه یک قسمت بزرگ خاک اصلی خودش که عبارت از حوزه راست رود سند است نیز باخت و در قسمتهای مابقی اوضاع بسی پریشان بود، مقارن هجوم انگلیس یعنی در سال ۱۸۴۸ در افغانستان حالیه سه دولت کوچک و مستقل وجود داشت یکی از آن متعلق به امیر دوست محمد خان بود که ولایات غزنی، کابل و جلال آباد را در بر میگرفت، هرانی در تصرف شهزاده کامران و وزیرش یار محمد خان بود، برادران پنج گانه بارکزی در قندهار حکومت داشتند، سرحدات شرقی افغانستان مشتمل بر شهرهای پشاور، کوهات بنو و دیر و جات در تصرف سکها در آمده بود و در نقاط شمالی حکمرانان محلی مستقلانه یا تحت حمایت شاه بخارا به سر می بردند. در چنین وقت پر آشوب و پریشانی بود که دولت مقتدری چون انگلیس با سپاه منظم و منابع سرشار و سلاح جدید و مجهز بر این خاک تعرض کرد،

عامل جنگ: در شروع قرن نوزدهم دولت فارس مورد حملات پیهم روسیه واقع شده و یک قسمت بزرگ از ارضی خود را در شمال غرب کشورش از دست داد و به عقد دو معاهده منحوس (گلستان و ترکمانچی) مجبور گردید دولت روسیه برای اینکه دولت فارس را کاملاً از خود متنفر نسازد تا آله دست این و آن نشود، چنانچه قبلاً گاهی از انگلیسها بر ضد روسیه استمداد مینمود و گاهی دست بدامان ناپلیون میزد که آنرا از تعرض روسیه مصون بدارد، حاضر شد که قدری بر جرأت آن مرهمی گذارد بدین مرام دولت فارس را تشویق کرد که خسارات قفقاز خود را در خاک افغانستان جبران نماید یعنی خوابهای دوره صفوی را بپادشاه داد و ضمناً حاضر گردید که بوی کمک هم کند دولت فارس که قبلاً هم چندین نوبت به چنان لقمه های چرب فریب خورده آله دست بیگانگان شده و بر هرات تعرض نموده بود اکنون بار دیگر حاضر شد که بسوی هرات لشکر کشد.

این واقعه دولت انگلیس را در هراس انداخت، پیش آمدن فارس ها بایما و کمک دولت روس بسوی هرات که انگلیس ها آنرا بعنوان کلید هند تعبیر میکردند عواقب بس وخیم را برای متصرفات هند بر طایفه نوپیشینی کردند «میک نیل» سفیر انگلیس مقیم تهر آن میجر تو در آنز دلار د آکایند نایب الحکومه هند بر طایفه فرستاده و توجه وی را بسوی مسئله فوق معطوف داشته ضمناً خواهش کرد که بر ضد دولت فارس داخل اقدامات جدی بشود و نگذارد که هرات بدست آنها بیفتد دولت هند بر طایفه حاضر شد که بحر به مقتدر خود را به آبنای خلیج فارس سوق داده و سواحل جنوب آن کشور را تحت بمباری گیرد میک نیل بدینهم قناعت نکرد در ماه اپریل ۱۸۳۸ بغرض ملاقات شاه (محمد شاه قاجار) که شخصاً از محاصره هرات مراقبت مینمود بدان سوشتافت تا او را از نظریه دولت خود آگاه سازد، ولی شاه پیشنهاد او را نپذیرفت زیرا نماینده روسیه کونت سیمونیچ مانع آمد و پول ها را بی دریغ در سپاه فارس توزیع می کرد و هم صاحب منصبان روسیه را که در محاصره هرات شرکت داشتند بر ضد انگلیس تحریک می نمود تا از پیشنهاد آن دولت سرپیچند محمد شاه بدین هم قناعت نکرد و با نماینده انگلیس رفتار مناسب ننمود و کرنیل ستورت عضو سفارت مورد استهزاء و دشنام فارس ها واقع شد قضیه ازین جای بیشتر وخامت بخود گرفت و میک نیل بغضب آمده از اردوگاه شاه برآمد و اعلان نمود که دولت انگلیس هرگز حاضر نخواهد شد که هرات بدست فارس ها درآید و تعرض فارس را بر هرات منافسی مفاد خود دانسته و یک اقدام مخالفانه تصور می کند در این ضمن بحر به انگلیس در خلیج فارس به فعالیت آغاز و بر فتح جزیره خرنک فایق آمد و هم برخی از نقاط ساحلی آن کشور را تحت بمباران گرفت و عساکر خود را پیاده نمود در آن وقت وضع فارس ها در هرات هم خوب نبود با اینکه در حد و دسی هزار سرباز مشغول محاصره بودند و چندین نوبت به حملات بزرگ هم پرداختند ولی در هر نوبت با شکست فاحش مواجه

گر دیدند فارس را بر اثر این دو پیش آمد نا گوار حاضر گر دیدند که مطالبات انگلیس را پذیرفته و از محاصره هرات دست کشند (۹ ستمبر ۱۸۳۸)

اردو کشی بر افغانستان : بالا گفتیم که انگلیس ها حمله دولت فارس را بر هرات با اشاره روسیه منافی منافع خود در هند بر طانوی دانسته و با اقدامات جدی متشبث گردیدند و هم خواستند که با و الیان و حکمرانان ممالک که بین هند بر طانوی و هرات بر سر اقتدار بودند داخل مفاهمه گردند و آنها را در یک بلاک شامل سازند. اما قبل بر اینکه سپاه انگلیس متوجه افغانستان شود مسأله هرات طبق خواهش انگلیس فیصله نگردید و این الزام انگلیس که امیر دوست محمد خان با فارس و روسیه ساخته و بر ضد دولت انگلیس داخل مفاهمه شده است بکلی بی اساس و عاری از حقیقت است اول اینکه مسأله هرات یک طرفه شده بود دوم اینکه امیر موصوف باروسیه و ایران داخل کدام مفاهمه و یا معاهده که مفاد و منافع انگلیس را تهدید کنند نشده بود ، پس مسأله محاصره هرات و آمدن نماینده روسیه بدربار امیر دوست محمد خان محض بهانه ای بود که بدان وسیله می خواستند بر افغانستان تعرض نموده و خواسته های امپریالستی خود را عملی سازند. تمام مولفین و مورخین چه انگلیس و چه غیر انگلیس شاهد اند که امیر دوست محمد خان از صمیم دل می خواست روابط دوستانه خود را با انگلیس استوار سازد و دوستی دولت مذکور را نسبت به دوستی روسیه برای افغانستان مفید میدانست بدین نیت چون از ورود لارڈ آک لیند و امرای جدید هند اطلاع یافت مکتوب تبریکه بدو نوشته و ضمناً به مسأله پشاور و سرحدات افغانی که سک ها بتازگی اشغال کرده بودند اشاره کرد و کمک آند دولت را در آن باره خواش نمود ، اما وایسرای موصوف در مکتوب خود بتاریخ ۲۳ آگست ۱۸۳۶ به امیر جواب سردی فرستاده اظهار داشت : بر طانیه آرزو مند است که هر دو دولت (سک و افغان) مسائل متنازعه فیه خود را از طریق مسالمت و در فضای دوستی حل و فصل کنند چه سیاست حکومت مذکور ویرا اجازه نمی دهد که در امور داخلی

یک کشور مستقل دیگر مداخلت نماید اگر امیر برای حل این قضیه چاره در نظر دارد بدولت هند برطانوی ابلاغ کند تا مورد غور و دقت قرار گیرد، ضمناً وایسرا در مکتوب خود بفرستادن یک هیأت برطانوی بعنوان هیأت تجارتی بدربار کابل اشاره نموده بود.

امیر که از صمیم دل خواهان روابط دوستانه با دولت انگلیس بود حاضر گردید که نمایندگان انگلیس را بدربار خود بپذیرد و عقیده داشت که بدین وسیله خواهد توانست که دولت مذکور را از حسن نیت و مطالبات چایز خود آگاه سازد هیأت مذکور در بهار سال ۱۸۳۷ بسرکردگی برنس بسوی کابل حرکت نمود امیر از گرفتن این خبر مسرور گردید و مامورین دولتی را امر داد که هیأت مذکور را در عرض راه پذیرائی گرمی نمایند، چنانچه حین ورود هیأت مذکور در سرحد افغانی (دره خیبر) توپهای پذیرائی شلیک شد و سپس نمایندگان انگلیس را با احترام لازم بسوی کابل آوردند - در بت خاک وزیر اکبر خان از آنها پذیرائی پر جوشی نمود و بسواری فیل آنها را با خود بکابل آورد جائیکه در جوار قصر شاهی یک منزل عالی برای اقامت آنها تعیین گردیده بود. امیر ضمن ملاقات برنس را قانع ساخت و مشارالیه در مکاتیب خود که به نائب الحکومه هند برطانوی نوشته از مطالبات جائز امیر حتماً به کرده و صریحاً اعتراف نموده است که امیر دولت انگلیس را دوست خود میدانند و حاضر است که مناسبات سیاسی و تجارتی خود را با آن دولت پیش از پیش استوار سازد بشرطیکه دولت مذکور هم در مطالبات جائزش باوی کمک نماید و آن عبارت از میانجیگری انگلیس در باره سرحدات افغانی است که بتازگی بدست سک ها افتاده است امیر در الفاظ صریح اظهار داشت که وی حاضر است از مفاد و حقوق افغانستان در ملتان، پنجاب و کشمیر چشم پوشد ولی هرگز نمی تواند که خاک اصلی خود را در دست دیگران ببیند اما وایسرای هند نه تنها این خواهش مشروع امیر را نپذیرفت بلکه ویرا

متهم ساخت که وی متمایل بروسیه و مخالف انگلیس است و با نماینده روسیه (ویکوویچ) که در آن وقت در کابل بوده روابط خود را استوار ساخته است در این جایی مورد نخواهد بود که گفته شود که امیر قبل براینکه نماینده روسی را بدربار خود بپذیرد با برنس دران بازه داخل مذاکره گردید و از قبول یا عدم قبول وی از و مشوره خواست و بالاخره او را بموافقه نماینده انگلیس بدربار خود راه داد و هم ضمناً برنس را از کوائف صحبت های خود که با نماینده روسی بعمل می آورد پیهم آگاه میساخت تا سوء تفهم تولید نگردد.

ولی لارد آکلیند که پی بهانه جنگ بود و می خواست بدین وسیله شخصی را بر تخت کابل نشاند که تماماً آلهء دست شان باشد بدین غرض اعلامیه منتشر نموده و امیر موصوف را دشمن انگلیس قلمداد کرد و اراده نمود که حکومت سدوزئی را مجدداً در افغانستان روی کار آورد.

بدین نیت باشجاع الملک که در آن وقت در زیر حمایه انگلیس در شهر لودیانه بسر میبرد داخل مذاکره و مفاهمه گردید تا او را با پنجه زور بر تخت افغانستان نشانند برای اجرای این منظور با دولت سک ها هم داخل مفاهمه گشته و در نتیجه معاهده سه گانه لاهور بین انگلیس، رنجیت سنگ و شجاع الملک بامضاء رسید (۱۸۳۸) و شجاع الملک برای اینکه امداد بیگانگان را بدست آورد حاضر شد که از حقوق مشروع افغانستان در نقاط مختلف کشور چشم پوشد.

دو فرقه عسکر انگلیس بغرض تعرض بر افغانستان در اواخر ماه نومبر در مقام فیروزپور گرد آمد و هم شجاع الملک را به پول کافی کمک نمودند تا یک دسته عسکر دیگر را برای خود مرتب کنند که تعداد آن را ناشش هزار تخمین کرده اند، چون سک ها حاضر نشدند که این عسکر را اجازه دهند که از خاک شان عبور نماید لذا اردوی مذکور بعنوان اردوی سند مجبور گردید

که موازی رود ستلج سوی شکارپور و رود سند آید بتاریخ ده دسمبر ۱۸۳۸ انگلیس ها از شهر فیروزپور برآمده براه افتادند فاصله بین فیروزپور و شکارپور ۴۵۰ میل بود و از آنجا قندهار قریب چهارصد میل فاصله داشت و اردوی مذکور مجبور بود که تمام این مسافه را بوسیله قاطر، یابو، شتر واسپ و گاو بپیماید تعداد این حیوانات بار بردار در حدود سی هزار بود در عرض راه بر اثر مخالفت قبائل و قلت آب و آذوقه اردوی سند با مشکلات زیادی برخورد و یک تعداد کثیر سربازان، عمله، و حیوانات تلف گردید. انگلیس ها در گرفتن قندهار با مشکلات زیاد برخوردند برادران بارکنزئی که در خود تاب مقاومت این سپاه بزرگ (در حدود سی و شش هزار) ندیدند بسوی گرشک و نادعلی عقب نشستند، شجاع الملک بمعیت انگلیس بتاریخ ۲۵ اپریل ۱۹۳۹ وارد قندهار گردیدند شاه شجاع حین ورود راساً بسوی آرامگاه احمد شاه کبیر شتافته شکرانه خداوند را بجا آورد، سپس دربار باشکوهی را برپاداشت و مردم را دعوت نموده که بحضورش رسیده مراسم بیعت را بجا آورند ولی بیش از صد نفر کسی بدیدنش نیامد و هر کس او را آله دست فرنگی دانسته ویرا بنظر حقارت میدید و او را بعناوین مختلفه یاد کرده از ودوری می جستند.

انگلیس ها ابتداء می خواستند بسوی هرات روند ولی اکنون بفرستادن مبعرجر تود بدان سو اکتفا ورزیدند و بتاریخ ۲۷ جون راه کابل را پیش گرفتند و به ۲۱ جولائی به غزنی رسیدند آنرا محاصره کردند در غزنی شهزاده غلام حیدر خان پسر ارشد امیر دوست محمد خان بغرض دفاع حاضر بود و سردار افضل خان پسر دومش بادهسته سواره در خارج شهر اخذ موقع نموده بود اما متأسفانه که هر دو برادر با هم اتحاد فکر نداشتند، غلام حیدر خان بزعم اینکه به تنهایی میتواند از سیلاب دشمن جلوگیری نماید و تمام افتخارات آن نصیبش گردد حاضر نشد که افضل خان را بداخل قلعه غزنی راه دهد و یا از کمک گیرد.

انگلیس ها در بدو امر خود را در محاصره غزنی با مشکلات زیادی روبرو دیدند و قریب بود که کاملاً از کسامیابی خود نومید گردند ولی در این اثنا عبد الرشید نام شخص خائن نقشه داخل قلعه را مرتب نموده و نقاظ ضعیف و بی دفاع آن را بوضاحت روی آن نشان داد و بوسیله یک ملنگ سبزپوش به اردوی دشمن فرستاد، انگلیس ها از این شان طلایی استفاده کرده و در زیر دروازه کابل نقب ها گذاشته آن را در هوا پراندند و بداخل قلعه راه یافتند و غلام حیدر خان بعد از یک محاربه مختصر با همراهانش اسیر گردید. انگلیس ها و شجاع الملک در غزنی ظلم های زیادی کردند و یک عده کثیر وطن پرستان را از بین بردند در یکی از مجالس یک فرد وطن دوست و با غیرت بر شجاع الملک حمله برد و او را بنام خادم کفار یاد کرده می خواست کارش را سازد ولی بهرام خود نرسید.

انگلیس ها بعد از فتح غزنی راه کابل را پیش گرفتند امیر دوست محمد خان در مقام ارغنده اخذ موقع نموده بود ولی سقوط غزنی موقعیت ویرا در خطر انداخت و ضمناً شورش های کوهستان و کابل ویرا از کسامیابی بیش نومید ساخت و حتی در اردوی خودش نیز آثار مخالفت دیده شد لذا خود را مجبور دید که از مقام دست کشیده و از راه سرچشمه بسوی بامیان رود (۲ آگست) کپطان آوت ریم انگلیس بایک دسته سواره او را تعقیب نمود ولی امیر دوست محمد خان جان سلامت برد و از چنگ دشمن نجات یافت و دشمن از کسامیابی خود نومید گردیده از راه بامیان برگشت.

بتاریخ ۷ ماه آگست ۱۸۳۳ شجاع الملک و انگلیس ها فاتحانه وارد کابل شدند شجاع الملک بعد از در بدری ۳۰ سال کامل بار دیگر بر تخت کابل جلوس نمود و امید کاملی داشت که ملت افغان او را وارث حقیقی تاج و تخت افغانستان دانسته با آغوش باز پذیرائی خواهند کرد اما بزودی با شتباه بزرگ

خودپی برد زیرا خلاف توقع هر کس از و دوری می جست و او را بنظر نفرت میدید
از جبین هر فرد افغان آثار غم و اندوه نمایان بود و او را آلهء دست دشمن دانسته به
عناوین مختلفه چون لات کلان، خا کپای کمپنی و نور چشم لات برنس یاد می کردند.
امیر دوست محمد خان چون اوضاع خود را متقلب دید و خواست
بسوی بامیان فرار کند و زیر ا کبر خان را که بغرض جلوگیری سک ها بسوی
خیبر رفته بود امر داد که به عجله برگشته و باوی در نقاط شمالی کشور ملحق
گردد ازین سبب سپاه سک ها بمعیت کرنیل وید نماینده سیاسی انگلیس و شهزاده
تیمور بن شجاع الملک مرقع یافتند که از راه خیبر بسوی کابل آیند بتاريخ ۳ ستمبر
به منزل مقصود رسیدند و با شاه شجاع پیوستند امیر دوست محمد خان در بامیان
تا دیری توقف نه نمود با ا کبر خان و افضل خان و دیگر اعضای فامیلش راه
تاشقرغان را پیش گرفت و از انجا بسوی نصر الله خان شاه بخارا شتافت و توقع
داشت که شاه مذکور در گرفتن تاج و تختش باوی مساعدت خواهد کرد اما
خلاف توقع شاه بخارا امیر را با اعضای فامیلش تحت مراقبت شدید خود
در آورد و بر حرکات وی قیود سخت نافذ نمود.

* * *

این نیز بگذرد

دیدم نوشته اند بد یوار خا نقاه	باخط دلپذیر که « این نیز بگذرد »
گفتم هزار حیف که با صد هزار درد	این چند روز عمر بنا چیز بگذرد
دی آمد و گذشت بهار آید و رود	صد ها بهار دیگر و پائیز بگذرد
هم روز روح بخش و فرحزای ما گذشت	هم این شب سیاه و غم انگیز بگذرد
ای پیر سالخورده مبر رشک بر جوان	کاین چند روزه نوبت او نیز بگذرد
ما را اگر سلامتی نفس آرزوست	با ید تمام عمر به پر هیز بگذرد

خواننده گوروان «نگارنده» شادباد

چون این جهان مسخره آمیز بگذرد

پوهنوی (مقررې)

ښاغلی رښتین چه پخواهم د ادبیاتو په پوهنځي کښي د پښتو د ادبیاتو د تاریخ
 درس ورکاو واورسمی وظیفه ئی د پښتو ټولنی ریاست وو- پدی اواخر و کښي
 د پښتو د معلم په حیث پدی پوهنځي کښي مقرر او په کار ئی پیل کړی دی.
 بر سیره پر دی وظیفی د پوهنی د وزارت د پښتو مشاور هم دی. د نشراتو مدیریت
 دی ښاغلی ته هر کلی وائی اودده مرسته په نشراتو امور و کښي غواری.

بداشتن این کتب که از نشریات فا کولته ادبیات است کتابخانه
خود را زینت بخشید :

۱- علم تربیه ترجمه استاد هاشم شایق فی جلد ۱۵ افغانی

۲- علم بدیع اثر استاد ملک الشعراء بیناب » ۴

۳- علم عروض و قافیه » » » ۴

۴- دستور زبان فارسی » » » ۱۵

۵- گفتار روان در علم بیان » » » ۳

کلکسیون سال گذشته و شماره های قبلی مجله ادب را نیز
بعین قیمت آنها بدست آورده می توانید :

فراموش نفرمائید که قیمت اشتراك مجله ادب جهت خدمت

بدوستانان علم خیلی نازل تعیین گردیده است :

شرح اشتراك

کابل	سالانه	۱۰ افغانی
برای محصلین	»	۸
ولایات	»	۱۲
خارج	»	یک و نیم دالر
این شماره		۳ افغانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library